

شناخت مختصری از زندگی  
امام کاظم علیه السلام



السَّيْرَةُ الْعِلْمِيَّةُ فِي سِيَرَةِ إِمَامِ الْكَاظِمِ

با اقتباس از کتاب سیره پیشوایان  
تألیف: مهدی پیشوایی

## شناخت مختصری از زندگی امام کاظم علیه السلام

نام او «موسی»، لقبش «کاظم»، مادرش بانویی بافضیلت بنام «حمیده»، و پدرش پیشوای ششم حضرت صادق علیه السلام است. او در سال ۱۲۸ هجری در سرزمین «ابوآ» (یکی از روستاهای اطراف مدینه) چشم به جهان گشود و در سال ۱۸۳ (یا ۱۸۶) به شهادت رسید.

### خلفای معاصر حضرت

از سال ۱۴۸ که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، دوران امامت حضرت کاظم آغاز گردید. آن حضرت در این دوران با خلفای یاد شده در زیر معاصر بود:

منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸)<sup>۱</sup>

محمد معروف به مهدی (۱۵۸-۱۶۹)

هادی (۱۶۹-۱۷۰)

هارون (۱۷۰-۱۹۳)

هنگام شهادت امام صادق علیه السلام منصور دوانیقی، خلیفه مشهور و ستمگر عباسی، در اوج قدرت و تسلط بود. منصور کسی بود که برای پایه‌های حکومت خود، انسان‌های فراوانی را به قتل رسانید. او در این راه نه تنها شیعیان، بلکه فقها و شخصیت‌های بزرگ جهان تسنن را نیز که با او مخالفت می‌ورزیدند، سخت مورد آزار قرار می‌داد، چنانکه «ابوحنیفه» را به جرم اینکه برضد او به پشتیبانی از «ابراهیم» (پسر عبدالله محض و رهبر قیام ضد عباسی در عراق) فتوا داده بود، شلاق زد و به زندان افکند!<sup>۲</sup>

امام کاظم پس از شهادت پدر، در سن بیست سالگی با چنین زمامدار ستمگری روبرو گردید که حاکم بلا منازع قلمرو اسلامی به شمار می‌رفت.

منصور وقتی که توسط «محمد بن سلیمان» (فرماندار مدینه) از شهادت امام صادق آگاه شد، طی نامه‌ای به وی نوشت:

اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده، او را احضار کن و گردنش را بزن!

طولی نکشید که گزارش فرماندار مدینه به این مضمون به بغداد رسید:

جعفر بن محمد ضمن وصیت‌نامه رسمی خود، پنج نفر را به عنوان وصی خود برگزیده که عبارتند از:

۱- خلیفه وقت، منصور دوانیقی!

۲- محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه و خود گزارش دهنده)!

۳- عبدالله بن جعفر بن محمد (برادر بزرگ امام کاظم)

۴- موسی بن جعفر علیه السلام

۵- حمیده (همسر آن حضرت)!

فرماندار در ذیل نامه کسب تکلیف کرده بود که کدام یک از این افراد باید به قتل برساند!

منصور که هرگز تصور نمی‌کرد با چنین وضعی روبرو شود، فوق‌العاده خشمگین گردید و فریاد زد: اینها را نمی‌شود کشت!

<sup>۱</sup> - ارقام داخل پرانتز گویای مدت حکومت خلفا است.

<sup>۲</sup> - عبدالرحمن السیوطی، تاریخ‌الخلافا، بغداد، مکتبه‌المثنی، ص ۲۵۹

البته این وصیت‌نامه امام یک حرکت سیاسی بود؛ زیرا امام صادق علیه‌السلام قبلاً امام بعدی و جانشین واقعی خود یعنی حضرت کاظم را به شیعیان خاص و خاندان علوی معرفی کرده بود ولی از آنجا که از نقشه‌های شوم و خطرناک منصور آگاهی داشت، برای حفظ جان پیشوای هفتم چنین وصیتی نموده بود.

### پاسدار دانشگاه جعفری

بررسی اوضاع و احوال نشان می‌داد که هرگونه اقدام حاد و برنامه‌ای که حکومت منصور از آغاز روی آن حساسیت نشان بدهد صلاح نیست، از این رو امام کاظم دنباله برنامه علمی پدر را گرفت و حوزه‌ای نه به وسعت دانشگاه جعفری تشکیل داد و به تربیت شاگردان بزرگ و رجال علم و فضیلت پرداخت.

«سید بن طاووس» می‌نویسد: گروه زیادی از یاران و شیعیان خاص امام کاظم علیه‌السلام و رجال خاندان هاشمی در محضر آن حضرت گرد می‌آمدند و سخنان گهربار و پاسخ‌های آن حضرت به پرسش‌های حاضران را یادداشت می‌نمودند و هر حکمی که در مورد پیش‌آمدی صادر می‌نمود، ضبط می‌کردند.<sup>۱</sup>

«سید امیرعلی» می‌نویسد:

در سال ۱۴۸ امام جعفر صادق علیه‌السلام در شهر مدینه درگذشت ولی خوشبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد، بلکه به رهبری جانشین و فرزندش موسی کاظم علیه‌السلام، شکوفایی خود را حفظ کرد.<sup>۲</sup>

موسی بن جعفر نه تنها از نظر علمی تمام دانشمندان و رجال علمی آن روز را تحت‌الشعاع قرار داده بود، بلکه از نظر فضائل اخلاقی و صفات برجسته انسانی نیز زبانزد خاص و عام بود، به طوری که تمام دانشمندانی که با زندگی پرافتخار آن حضرت آشنایی دارند در برابر عظمت شخصیت اخلاقی وی سر تعظیم فرود آورده‌اند.

«ابن حجر هیتمی»، دانشمند و محدث مشهور جهان تسنن، می‌نویسد:

موسی کاظم وارث علوم و دانش‌های پدر و دارای فضل و کمال او بود. وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق‌العاده‌ای که (در رفتار با مردم نادان) از خود نشان داد، کاظم لقب یافت و در زمان او هیچ‌کس در معارف‌الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی‌رسید.<sup>۳</sup>

### کارنامه سیاه خلافت، در عصر امام کاظم علیه السلام

#### ۱- مهدی عباسی

دوران سیاه خلافت منصور که سایه شوم آن در سراسر کشور اسلامی سنگینی می‌کرد، با مرگ وی به پایان رسید و مردم پس از ۲۲ سال تحمل رنج و فشار، نفس راحتی کشیدند.

پس از وی فرزندش محمد مشهور به «مهدی» روی کار آمد. زمامداری مهدی ابتداً با استقبال گرم عموم مردم روبرو گردید، زیرا وی نخست در باغ سبز به مردم نشان داد و با اعلان فرمان «عفو عمومی» تمام زندانیان سیاسی را (اعم از بنی هاشم و دیگران) آزاد ساخت و به قتل و کشتار و شکنجه و آزار مردم خاتمه بخشید و تمام اموال منقول و غیر منقول مردم را که پدرش منصور مصادره و ضبط کرده بود، به صاحبان آنها تحویل داد و مقدار زیادی از موجودی خزانه بیت‌المال را در میان مردم تقسیم کرد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - حاج شیخ عباس قمی، الأنوار البهیة، مشهد، مؤسسه منشورات دینی مشهد، ص ۱۷۰

<sup>۲</sup> - مختصر تاریخ العرب، ط ۲، تعریب: عقیف‌البلبکی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۷ م، ص ۲۰۹

<sup>۳</sup> - الصواعق المحرقة، قاهره، مکتبة القاهره، ص ۲۰۳

<sup>۴</sup> - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ هـ، ج ۳، ص ۱۳۲

طبق نوشته «مسعودی»، مورخ مشهور، مجموع اموالی که منصور بزور از مردم گرفته بود، بالغ بر ششصد میلیون درهم و چهارصد میلیون دینار بود!! و این مبلغ غیر از مالیات اراضی و خراجهایی بود که منصور در زمان خلافت خود از کشاورزان گرفته بود<sup>۱</sup> و چون به دستور وی تمام این اموال به عنوان «بیت المال مظالم»! در محل مخصوصی نگهداری می شد و نام صاحب هر مالی روی آن نوشته شده بود، مهدی همه آنها را تفکیک نموده به صاحبان اموال و یا وارث آنها تحویل داد.<sup>۲</sup>

شاید یکی از عوامل اقدام مهدی این بود که وقتی که او روی کار آمد، جنبش‌ها و نهضت‌های ضد استبدادی علویان به وسیله منصور سرکوب شده و آرامش نسبی برقرار شده بود.

در هر حال این آزادی و امنیت و رفاه اقتصادی موجبات رضایت گروه‌های مختلف اجتماع را فراهم آورد و خون تازه‌ای در شریان حیات اجتماعی و اقتصادی به جریان انداخت.

البته اگر این برنامه ادامه پیدا می کرد آثار و نتایج درخشانی به بار می آورد ولی متأسفانه طولی نکشید که برنامه عوض شد و خلیفه جدید چهره اصلی خود را آشکار ساخت و برنامه‌های ضد اسلامی خلفای پیشین از نو آغاز گردید...

### کانون عیاشی و فساد

«مهدی» در آغاز خلافت به پیروی از «منصور» که مردی خشک و باصلابت بود، خیل ندیمان و عناصر آلوده را که معمولاً در دربار خلفا بزم‌آرایی می کردند، به دربار راه نداد و از خوشگذرانی و مجالس عیش و نوش دوری جست ولی بیش از یک سال نگذشته بود که تغییر روش داد و بساط خوشگذرانی و عیاشی را دایر کرد و ندیمان را مورد توجه فوق‌العاده قرار داد و هر چه خیراندیشان و رجال بی‌نظر عواقب ناگوار این کار را گوشزد کردند، ترتیب اثر نداد و گفت: «آن دم خوش است که در بزم بگذرد و زندگی بدون ندیمان در کام من گوارا نیست»!<sup>۳</sup>

وی به قدری در این راه افراط می کرد که حتی گوش به نصایح و لندرزهای وزیر خردمند و بافضیلت خود، «یعقوب بن داود»، نمی داد. او که هرگز در امور کشوری از نظریات یعقوب عدول نمی کرد و نقشه‌ها و برنامه‌های او را صد در صد به مورد اجرا می گذاشت، وقتی پای بزم و عیش و نوش به میان می آمد، به سخنان منطقی و بی‌غرضانه او ترتیب اثر نمی داد.

یعقوب که از فساد و آلودگی دربار خلافت و بوالهوسی خلیفه رنج می برد، وقتی مشاهده می کرد که اطرافیان مهدی در قصر خلافت اسلامی! و در حضور وی بساط میگساری گسترده‌اند، می گفت:

«آیا برای همین کارها وزارت را به عهده من گذاشته و مرا به این سمت منصوب کرده‌ای؟ آیا صحیح است که بعد از پنج نوبت اقامه نماز جماعت در مسجد جامع، بر سر سفره شراب بنشینم؟!»

ولی ندیمان خلیفه که عادت کرده بودند با بیت‌المال مسلمانان، شب و روز به خوشگذرانی بپردازند، سخنان یعقوب را به باد تمسخر گرفته مهدی را به باده‌گساری تشویق می کردند و گاهی به زبان شعر می گفتند:

فَدَعَ عَنكَ يَعْقُوبَ بْنَ دَاوُدَ جَانِبًا وَأَقْبَلَهُ عَلَى صَهْبَاءَ طَيِّبَ النَّشْرِ  
يعقوب و سخنان او را رها کن و با شراب گوارا دمساز باش!<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۳۱۲

<sup>۲</sup> - سید امیر علی، مختصر تاریخ العرب، ط ۲، تعریب: عقیف‌البلعکی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۸ م، ص ۲۱۳

<sup>۳</sup> - عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبه‌المثنی، ص ۲۷۷

<sup>۴</sup> - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۶، ص ۷۳- ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دارصادر، ص ۱۸۵

این روش مهدی موجب گسترش دامنه آلودگی و لابلایگری در جامعه اسلامی گردید و اشعار و غزل‌های بی‌پرده و هوس‌انگیز شُعْرایی مثل «بَشَّار» همه جا دهن به دهن گشت و آتش به خرمن عفت و پاکی جامعه زد و صدای اعتراض بزرگان و افراد غیور از هر سو بلند شد.<sup>۱</sup>

خلیفه که سرگرم خوشگذرانیهای خود بود، از آگاهی به وضع مردم دور ماند و در نتیجه فساد و رشوه خواری رواج یافت و مأموران مالیات عرصه را بر مردم تنگ گرفتند. خود وی نیز بنای سختگیری گذاشت و برای نخستین بار مالیاتهایی بر بازارهای بغداد بست<sup>۲</sup> و زندگانی کشاورزان فوق‌العاده پریشان گشت و از شدت فشار و سختی به ستوه آمدند.<sup>۳</sup>

### سختگیری فوق‌العاده نسبت به علویان

طرز رفتار مهدی از جهات مختلف با پدرش منصور فرق داشت ولی روش این دو، از یک جهت مثل هم بود و آن سختگیری و فشار نسبت به علویان بود. مهدی نیز مثل منصور از هرگونه سختگیری و فشار نسبت به بنی‌هاشم فرو گذاری نمی‌کرد و حتی گاهی بیش از منصور خشونت نشان می‌داد. مهدی که فرزندان علی علیه‌السلام را برای حکومت خود خطرناک می‌دانست، همواره در صدد کوبیدن هر جنبشی بود که از طرف آنان رهبری می‌شد. او با گرایش به سوی تشیع و همکاری با رهبران علوی بشدت مبارزه می‌کرد.

مورخان می‌نویسند: «قاسم بن مجاشع تمیمی» هنگام مرگ خود وصیتنامه‌ای نوشت و برای امضای مهدی نزد وی فرستاد. مهدی مشغول خواندن وصیتنامه شد ولی همین که به جمله‌ای رسید که قاسم ضمن بیان عقاید اسلامی خود، پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، علی علیه‌السلام را به عنوان امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله، معرفی کرده بود، وصیت‌نامه را به زمین پرت نمود و آن را تا آخر نخواند!<sup>۴</sup>

### تحریم شراب در قرآن

نمونه دیگر از مخالفت شدید مهدی با مظاهر تشیع، گفتگویی است که بین او و امام کاظم علیه‌السلام - در مدینه رخ داد. در یکی از سالها مهدی وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله با امام کاظم علیه‌السلام ملاقات کرد و برای آنکه به گمان خود از نظر علمی آن حضرت را آزمایش کند! بحث حرمت «خمر» (شراب) در قرآن را پیش کشید و پرسید:  
- آیا شراب در قرآن مجید تحریم شده است؟ آنگاه اضافه کرد: مردم اغلب می‌دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده، ولی نمی‌دانند که معنای این نهی، حرام بودن آن است!  
امام فرمود:

- بلی حرمت شراب در قرآن مجید صریحاً بیان شده است

- در کجای قرآن؟

- آنجا که خداوند (خطاب به پیامبر) می‌فرماید: «بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز «ائِم» (گناه) و ستم بناحق را حرام نموده است...»<sup>۵</sup>.

آنگاه امام پس از بیان چند موضوع دیگر که در این آیه تحریم شده، فرمود:

مقصود از کلمه «ائِم» در این آیه که خداوند آن را تحریم نموده، همان شراب است، زیرا خدا در آیه دیگری می‌فرماید:

<sup>۱</sup> - شریف‌القرشی، باقر، حیاة‌الأمم موسی بن جعفر، ط ۲، نجف، مطبعة‌الآداب، ۱۳۸۹ هـ، ق، ج ۱، ص ۴۳۶

<sup>۲</sup> - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات‌المکتبة‌الحیدریة، ۱۳۸۴ هـ، ق، ج ۳، ص ۱۳۷

<sup>۳</sup> - شریف‌القرشی، همان کتاب، ص ۴۴۲

<sup>۴</sup> - ابن اثیر، همان کتاب، ج ۶ ص ۸۴

<sup>۵</sup> - قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأثْمَ وَالْأْبْعَىٰ بَغَيْرِ الْحَقِّ... (سوره اعراف: ۳۳)

«از تو از شراب و قمار می پرسند، بگو در آن «اثم کبیر» (گناهی بزرگ) سودهایی برای مردم هست و گناهی از سودش بزرگتر است»<sup>۱</sup>.

و اثم که در سوره اعراف صریحاً حرام معرفی شده، در سوره بقره در مورد شراب و قمار به کار رفته است، بنابراین شراب صریحاً در قرآن مجید حرام معرفی شده است.

مهدی سخت تحت تأثیر استدلال امام قرار گرفت و بی اختیار رو به «علی بن یقظین» (که حضور داشت) کرد و گفت: به خدا این فتوا، فتوای هاشمی است! علی بن یقظین گفت: «شکر خدا را که این علم را در شما خاندان پیامبر (ص) قرار داده است»<sup>۲</sup>. مهدی از این پاسخ ناراحت شد و در حالی که خشم خود را بسختی فرو می خورد، گفت: «راست می گویی ای رافضی»<sup>۳</sup>!

## ۲- هادی عباسی

سال ۱۶۹ هجری در تاریخ اسلام یک سال بحرانی و تاریک و پر تشنج و غم انگیز بود، زیرا در این سال پس از مرگ «مهدی عباسی» فرزندش «هادی» که جوانی خوشگذران و مغرور و ناپخته بود، به خلافت رسید و حکومت وی سرچشمه حوادث تلخی گردید که برای جامعه اسلامی بسیار گران تمام شد.

البته نشستن هادی به جای پدر، مسئله تازه ای نبود، زیرا مدت ها بود که حکومت اسلامی به وسیله خلفای ستمگر، به صورت رژیم موروثی درآمده بود و در میان دودمان اموی و عباسی دست به دست می گشت و انتقال قدرت ها از این راه که با سکوت تلخ و اجباری مردم همراه بود، تقریباً یک مسئله عادی شده بود.

چیزی که تازگی داشت، سپرده شدن سرنوشت مسلمانان به دست جوانی ناپخته، فاقد صلاحیت، بوالهوس و خوشگذرانی مثل هادی بود، زیرا هنگامی که وی بر مسند خلافت تکیه زد، هنوز ۲۵ سال تمام نداشت<sup>۴</sup> و از جهات اخلاقی به هیچ وجه شایستگی احراز مقام خطیر خلافت و زمامداری جامعه اسلامی را نداشت.

او جوانی میگسار، سبکسر و بی بند و بار بود، به طوری که حتی پس از رسیدن به خلافت، اعمال سابق خود را ترک نمود، و حتی شئون ظاهری خلافت را حفظ نمی کرد.<sup>۵</sup> علاوه بر این، او فردی سنگدل، بدخوی، سختگیر و کج رفتار بود.<sup>۶</sup>

هادی در محیط آلوده دربار عباسی تربیت یافته و از پستان چنین رژیم خود خواه و ستمگر و زورگویی شیر خورده بود. با چنین پرورشی، اگر خلافت نصیب وی نمی شد، در جرگه جوانان زورگو و تهی مغزی قرار می گرفت که جز هوسرانی و خوشگذرانی هدف دیگری ندارد.

## بزم های ننگین!

او در زمان خلافت پدر، همراه برادرش هارون، جمعی از خوانندگان را به بزم اشرافی خود که با بیت المال اسلام برگزار می شد، دعوت می نمود و به میگساری و عیش و طرب می پرداخت. او آنچنان در این کار افراط می کرد که گاهی پدرش مهدی آن را تحمل نکرده ندیمان و آوازه خوانان مورد علاقه او را تنبیه می کرد!<sup>۷</sup> چنانکه یکبار «ابراهیم موصلی»، خواننده مشهور آن زمان را از شرکت در بزم او نهی کرد و چون هادی دست بردار نبود، ابراهیم را به زندان افکند!<sup>۸</sup>

۱ - يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مَن نَّفَعِيهِمَا... (سوره بقره: ۲۱۹)

۲ - گویا مقصود وی این بود که به حکم قرابتی که میان بنی هاشم هست، علم و دانش امام کاظم برای مهدی نیز موجب افتخار است

۳ - کلینی، الفروع من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامی، ج ۶، ص ۴۰۶

۴ - مسعودی، همان کتاب، ص ۳۲۴

۵ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۳۲۵ - ابوالفرج الأصفهانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۱۸۴

۶ - عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبالمعنی، ص ۲۷۹

۷ - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۶، ص ۱۰۲

۸ - ابوالفرج الأصفهانی، همان کتاب، ص ۱۶۰

هادی که در زمان پدر، گاهی به خاطر رفتار زننده خود با مخالفت پدر روبرو می‌شد، پس از آنکه به خلافت رسید، آزادانه به عیاشی پرداخت و اموال عمومی مسلمانان را صرف بزمهای شبانه و شب نشینیهای آلوده خود کرد. به گفته مورخان، او «ابراهیم موصلی» را به دربار خلافت دعوت می‌کرد و ساعت‌ها به آواز او گوش می‌داد و به حدی به او دل بسته بود که اموال و ثروت زیادی به او می‌بخشید، به طوری که یک روز مبلغ دریافتی او از خلیفه، به یکصد و پنجاه هزار دینار بالغ گردید! پسر ابراهیم می‌گفت: «اگر هادی بیش از این عمر می‌کرد، ما حتی دیوارهای خانه‌مان را از طلا و نقره می‌ساختیم!»<sup>۱</sup> روزی «ابراهیم موصلی» چند آواز برای وی خواند و او را سخت به هیجان درآورد. هادی او را تشویق کرد و مکرر از وی خواست که مجدداً بخواند. در پایان بزم، به یکی از پیشکاران خود دستور داد دست ابراهیم را بگیرد و به خزانه بیت المال ببرد تا او هر قدر خواست (از اموال مسلمین) بردارد و حتی اگر خواست تمام بیت‌المال را ببرد، او را آزاد بگذارد! ابراهیم می‌گوید: «وارد خزانه بیت‌المال شدم و فقط پنجاه هزار دینار برداشتم»!!<sup>۲</sup>

با چنین طرز رفتار و روش، پیدا بود که او از عهده مسئولیت سنگین اداره امور جامعه اسلامی برنخواهد آمد، به همین دلیل، در روان خلافت او، کشور اسلامی که در آغاز نسبتاً آرام بود و همه ایالات و استان‌ها به اصطلاح مطیع حکومت مرکزی بودند، بر اثر رفتار زننده و اعمال زشت وی، دستخوش اضطراب و تشنج گردید و از هر سو موج نارضایی عمومی پدیدار گشت. البته علل مختلفی موجب پیدایش این وضع شد ولی عاملی که بیش از هر چیز به نارضایی و خشم مردم دامن زد، سختگیری هادی نسبت به بنی‌هاشم و فرزندان علی علیه‌السلام بود. او از آغاز خلافت، سادات و بنی‌هاشم را زیر فشار طاقت‌فرسا گذاشت و حق آنها را که از زمان خلافت مهدی از بیت‌المال پرداخت می‌شد، قطع کرد و با تعقیب مداوم آنان، رعب و وحشت شدیدی در میان آنان به وجود آورد و دستور داد آنان را در مناطق مختلف بازداشت نموده و روانه بغداد کردند.<sup>۳</sup>

### فاجعه خونین سرزمین فح

این فشارها، رجال آزاده و دلیر بنی‌هاشم را به ستوده آورده آنها را به مقاومت در برابر یورش‌های پی در پی و خشونت‌آمیز حکومت ستمگر عباسی واداشت و در اثر همین بیدادگری‌ها، کم کم، نطفه یک نهضت مقاومت در برابر حکومت عباسی به رهبری یکی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه‌السلام بنام «حسین صاحب فح»<sup>۴</sup> منعقد گردید. البته هنوز این نهضت شکل نگرفته و موعد آن که موسم حج بود، فرا نرسیده بود ولی سختگیری‌های طاقت‌فرسای فرماندار وقت مدینه، باعث شد که آتش این نهضت زودتر شعله‌ور شود. فرماندار مدینه که از مخالفان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، برای خوش خدمتی به دستگاه خلافت و گویا به منظور اثبات لیاقت خود! هر روز به بهانه‌ای رجال و شخصیت‌های بزرگ هاشمی را اذیت می‌کرد. از جمله، آنها را مجبور می‌ساخت هر روز در فرمانداری حاضر شده خود را معرفی نمایند، او به این هم اکتفا نکرده، آنها را ضامن حضور یکدیگر قرار می‌داد و یکی را به علت غیبت دیگری، مؤاخذه و بازداشت می‌نمود!<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - ابوالفرج الأصفهانی، همان کتاب، ج ۵، ص ۱۶۳

<sup>۲</sup> - ابوالفرج الأصفهانی، همان کتاب، ص ۱۸۵

<sup>۳</sup> - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه.ق، ج ۳، ص ۱۴۲

<sup>۴</sup> - وی حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب است و چون در سرزمینی بنام «فح» در ۶ میلی مکه در جنگ با سپاهیان خلیفه عباسی به قتل رسید، به «صاحب فح» یا «شهید فح» مشهور گردید

<sup>۵</sup> - محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۵ - ابوالفرج الأصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه.ق، ص ۲۹۴-۲۹۵ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصاد، ج ۶، ص ۹۰

یک روز «حسین صاحب فح» و «یحیی بن عبدالله» را به خاطر غیبت یکی از بزرگان بنی هاشم سخت مؤاخذه کرد و به عنوان گروگان بازداشت نمود و همین امر مثل جرقه‌ای که به انبار باروتی برسد، موجب انفجار خشم و انزجار هاشمیان گردیده نهضت آنها را جلو انداخت و آتش جنگ در مدینه شعله‌ور گردید.

### شهید فح کیست؟

چنانکه اشاره شد، رهبری این نهضت را «حسین بن علی» مشهور به شهید فح، نواده حضرت مجتبی، به عهده داشت. او یکی از رجال برجسته، بافضیلت و شهامت و عالیقدر هاشمی بود. او مردی وراسته و بخشنده و بزرگوار بود و از نظر صفات عالی انسانی، یک چهره معروف و ممتاز به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

او از پدر و مادر با فضیلت و پاکدامنی که در پرتو صفات عالی انسانی خود به «زوج صالح» مشهور بودند، به دنیا آمده و در خانواده فضیلت و تقوی و شهامت پرورش یافته بود.

پدر و دایی و جد و عموی مادری و عده‌ای دیگر از خویشان و نزدیکان او، به وسیله «منصور دوانیقی» به شهادت رسیده بودند و این خانواده بزرگ که چندین نفر از مردان خود را در راه مبارزه با دشمنان اسلام قربانی داده بود، پیوسته در غم و اندوه عمیقی فرو رفته بود.<sup>۲</sup>

حسین که در چنین خانواده‌ای پرورش یافته بود، هرگز خاطره شهادت پدر و بستگان خود را به دست دژخیمان «منصور» فراموش نمی‌کرد و یادآوری شهادت آنان روح پرشور و دلیر او را که لبریز از احساسات ضد عباسی بود، سخت آزرده می‌ساخت، ولی به علت نامساعد بودن اوضاع و شرائط، ناگزیر از سکوت درد آلودی بود.

او که قبلاً احساساتش جریحه‌دار شده بود، بیدادگری‌های هادی عباسی و مخصوصاً حاکم مدینه، کاسه صبرش را لبریز نموده او را به سوی قیام بر ضد حکومت هادی پیش برد.

### شکست نهضت

به محض آنکه حسین قیام کرد، عده زیادی از هاشمیان و مردم مدینه با او بیعت کرده با نیروهای هادی به نبرد پرداختند و پس از آنکه طرفداران هادی را مجبور به عقب‌نشینی کردند، به فاصله چند روز، تجهیز قوانموده به سوی مکه حرکت کردند تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، شهر مکه را پایگاه قرار داده دامنه نهضت را توسعه بدهند. گزارش جنگ مدینه و حرکت این عده به سوی مکه، به اطلاع هادی رسید. هادی سپاهی را به جنگ آنان فرستاد. در سرزمین «فح» دو سپاه به هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت. در جریان جنگ، حسین و عده‌ای دیگر از رجال و بزرگان هاشمی به شهادت رسیدند و بقیه سپاه او پراکنده شدند و عده‌ای نیز اسیر شده پس از انتقال به بغداد، به قتل رسیدند.

مزدوران حکومت هادی به کشتن آنان اکتفا نکرده از دفن اجساد آنان خودداری نمودند و سرهایشان را از تن جدا کرده ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند که به گفته بعضی از مورخان تعداد آنها متجاوز از صد بود.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - پس از شهادت حسین بن علی، هنگامی که سر بریده او را به مدینه آوردند، پیشوای هفتم از مشاهده آن سخت افسرده شد و با تأثر و اندوه عمیق فرمود: به خدا سوگند او یک مسلمان نیکوکار بود، او بسیار روزه می‌گرفت، فراوان نماز می‌خواند، با فساد و آلودگی مبارزه می‌نمود، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌داد، او در میان خاندان خود بی‌نظیر بود (ابوالفرج الأصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ ه.ق، ص ۳۰۲)

<sup>۲</sup> - ابوالفرج الأصفهانی، همان کتاب، ص ۲۸۵

<sup>۳</sup> - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۶ ص ۹۳- محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم والملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۸۰ پس از شکست سپاه حسین صاحب فح، و شهادت او، «یحیی بن عبدالله» با گروهی به «دبلم» رفت و در آنجا به فعالیت پرداخت و مردم آن منطقه به او پیوستند و نیروی قابل توجهی تشکیل دادند، ولی هارون باداستی او را به بغداد آورد و به طرز فجیعی به قتل رسانید. مشروح شهادت او را در فصل «تیرنگهای هارون» خواهیم آورد



شکست نهضت شهید فخر فاجعه بسیار تلخ و دردآلودی بود که دل همه شیعیان و مخصوصاً خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله را سخت به درد آورد و خاطره فاجعه جانگداز کربلا را در خاطرها زنده کرد. این فاجعه به قدری دلخراش و فجیع بود که سالها بعد، امام جواد می‌فرمود: پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه‌ای برای ما بزرگتر از فاجعه فخر نبوده است.<sup>۱</sup>

### پیشوای هفتم و شهید فخر

این حادثه بی‌ارتباط با روش پیشوای هفتم نبود، زیرا نه تنها آن حضرت از آغاز تا نضج و تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت، بلکه با حسین شهید فخر در تماس و ارتباط بود. گرچه پیشوای هفتم شکست نهضت را پیش بینی می‌کرد، لیکن هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود استوار است، به او فرمود:

«گرچه تو شهید خواهی شد، ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش، این گروه، مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می‌کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند، من در این راه اجر و پاداش شما را از خدای بزرگ می‌خواهم».<sup>۲</sup>

از طرف دیگر هادی عباسی که می‌دانست پیشوای هفتم بزرگترین شخصیت خاندان پیامبر است و سادات و بنی هاشم از روش او الهام می‌گیرند، پس از حادثه فخر، سخت خشمگین شد، زیرا اعتقاد داشت در پشت پرده، از جهاتی رهبری این عملیات را آن حضرت به عهده داشته است، به همین جهت امام هفتم را تهدید به قتل کرده گفت:

«به خدا سوگند، حسین (صاحب فخر)، به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام کرده و از او پیروی نموده است، زیرا امام و پیشوای این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم»!!<sup>۳</sup>

این تهدیدها گرچه از طرف پیشوای هفتم با خونسردی تلقی شد، لکن در میان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله و شیعیان و علاقه‌مندان آن حضرت سخت ایجاد وحشت کرد ولی پیش از آنکه هادی موفق به اجرای مقاصد پلید خود گردد، طومار عمرش در هم پیچیده شد و خبر مرگش موجی از شادی و سرور در مدینه برانگیخت!

### ۳- هارون الرشید

زامداران اموی و عباسی، که چندین قرن به نام اسلام بر جامعه اسلامی حکومت کردند، برای استوار ساختن پایه‌های حکومت خود و به منظور تسلط بیشتر بر مردم، در پی کسب نفوذ معنوی در دل‌ها، و جلب اعتماد و احترام مردم بودند تا مسلمانان، زمامداری آنان را از جان و دل پذیرفته، اطاعت از آنان را وظیفه واجب دینی خود بدانند! و از آنجا که اعتقاد قلبی چیزی نیست که با زور و قدرت به وجود آید یا با زور از بین برود، ناگزیر از راه عوام فریبی وارد شده با نقشه‌های مزورانه برای کسب نفوذ معنوی تلاش می‌کردند.

البته در این زمینه عباسیان برحسب ظاهر، برگ برنده‌ای در دست داشتند که امویان فاقد آن بودند و آن عبارت از خویشاوندی و قرابت با خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بودند.

بنی‌عباس که از نسل عمومی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله (عباس بن عبدالمطلب) بودند، از انتساب خود به خاندان رسالت بهره‌برداری تبلیغاتی نموده خود را وارث خلافت معرفی می‌کردند.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۵ ه.ق، ج ۴۸، ص ۱۶۵

<sup>۲</sup> - مجلسی، همان کتاب، ص ۱۶۹- کلینی، الأصول من الکافی، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۳۶۶ ابوالفرج الأصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ ه.ق، ص ۲۹۸

<sup>۳</sup> - مجلسی، همان کتاب ج ۴۸، ص ۱۵۱

<sup>۴</sup> - گرچه بنی‌امیه چنین دستاویزی برای تصاحب خلافت در دست نداشتند، اما به طرق دیگری در صدد کسب محبوبیت در افکار عمومی بودند. اقدامات مزورانه معاویه در زمینه جعل حدیث به نفع خود، و خریدن محدثان دروغ‌پرداز و مزدور، گوشه‌ای از تلاشهای پرتزویر حکومت بنی‌امیه به شمار می‌رود.

لکن با این حال، حربه تبلیغاتی آنان در برابر پیشوایان بزرگ شیعه کند بود، زیرا اولاً در موضوع خلافت، مسئله وراثت مطرح نیست، بلکه آنچه مهم است شایستگی و عظمت و پاکی خود رهبر و پیشوا است. ثانیاً بر فرض اینکه وراثت در این مسئله دخیل باشد، باز فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام بر دیگران مقدم بودند، زیرا قرابت نزدیکی با پیامبر صلی الله علیه وآله داشتند.

پیشوایان بزرگ شیعه، که هم شایستگی شخصی و هم انتساب نزدیک به پیامبر صلی الله علیه وآله داشتند، همواره مورد احترام و توجه مردم بودند و باتمام تلاشی که زمامداران اموی و عباسی برای کسب نفوذ معنوی به عمل می‌آوردند، باز عملاً کفه ترازوی محبوبیت عمومی، به نفع پیشوایان بزرگ دینی سنگینی می‌کرد.

### حکومت بر «دل»ها

این موضوع در میان خلفای عباسی، بیش از همه، در زمان هارون جلوه‌گر بود. هارون که با آن همه قدرت و توسعه منطقه حکومت، احساس می‌کرد هنوز دل‌های مردم با پیشوای هفتم «موسی بن جعفر» علیه‌السلام است، از این امر سخت رنج می‌برد و با تلاش‌های مذبحخانه‌ای در صدد خنثی کردن نفوذ معنوی امام بر می‌آمد.

برای او قابل تحمل نبود که هر روز گزارش دریافت کند که مردم مالیات اسلامی خود را مخفیانه به موسی بن جعفر می‌پردازند و با این عمل خود، در واقع حاکمیت او را به رسمیت شناخته از حکومت عباسی ابراز تنفر می‌کنند. روی همین اصل بود که روزی هارون، وقتی که پیشوای هفتم را کنار «کعبه» دید به او گفت:

«تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده تو را به پیشوایی بر می‌گزینند؟»

امام فرمود: من بر «دل»ها و قلوب مردم حکومت می‌کنم و تو بر «تن»ها و بدن‌ها!

### فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله کیست؟

چنانکه اشاره شد، هارون آشکارا روی انتساب خود به مقام رسالت تکیه نموده در هر فرصتی آن را مطرح می‌کرد. وی روزی وارد شهر مدینه شد و رهسپار زیارت قبر مطهر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گردید. هنگامی که به حرم پیامبر صلی الله علیه وآله رسید، انبوه جمعیت از قریش و قبائل دیگر در آنجا گرد آمده بودند. هارون رو به قبر پیامبر نموده گفت:

«درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پسر عمو!»<sup>۱</sup> او در میان آن جمعیت زیاد، نسبت عمو زادگی خود با پیامبر اسلام (ص) را به رخ مردم می‌کشید و عمداً به آن افتخار می‌نمود تا مردم بدانند خلیفه پسر عمو پیامبر است!

در این هنگام پیشوای هفتم که در آن جمع حاضر بود، از هدف هارون آگاه شده نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند گفت: «درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پدر!» هارون از این سخن سخت ناراحت شد، به طوری که رنگ صورتش تغییر یافت و بی‌اختیار گفت: واقعاً این افتخار است.<sup>۲</sup>

او نه تنها کوشش می‌کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشد، بلکه به وسائلی می‌خواست پیامبر زادگی این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به پیشوای هفتم چنین گفت:

«شما چگونه ادعا می‌کنید که فرزند پیامبر هستید، درحالی که در حقیقت فرزندان علی هستید، زیرا هرکس به جد پدری خود منسوب می‌شود نه جد مادری!» امام کاظم علیه‌السلام در پاسخ وی آیه‌ای را قرأت نمود که خداوند ضمن آن می‌فرماید: «...و از

<sup>۱</sup> - انا امام القلوب و انت امام الجسوم، (ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، قاهره، مکتبه القاهره، ص ۲۰۴).

<sup>۲</sup> - السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن عم!

<sup>۳</sup> - السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ایه (شیخ مفید، الأرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۲۹۸- ابن اثیر الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۶ ص ۱۶۴- ابن اثیر، البدایه والنهایه، ط ۲، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۹۷۷ م، ج ۱۰، ص ۱۸۳- ابن حجر هیتمی، همان کتاب، ص ۲۰۴).

نژاد ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب... و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند، هدایت نمودیم»<sup>۱</sup>.

آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران بزرگ پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش مریم نسبت به پیامبران می‌رساند، بنابراین به حکم آیه، فرزندان دختری نیز فرزند محسوب می‌شوند. ما نیز به واسطه ماردمان «فاطمه»، فرزند پیامبر محسوب می‌شویم<sup>۲</sup>. هارون در برابر این استدلال متین جز سکوت چاره‌ای نداشت! در مناظره مشابه و مفصل و مهیجی که امام هفتم علیه‌السلام با هارون داشت، در پاسخ سؤال وی که چرا شما را فرزندان رسول خدا می‌نامند، نه فرزندان علی علیه‌السلام؟

فرمود:

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دختر خود را به پیامبر تزویج می‌کنی؟  
 -نه تنها تزویج می‌کنم، بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار کنم!  
 -ولی این مطلب در مورد من صادق نیست، نه پیامبر صلی الله علیه وآله دختر مرا خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به او تزویج می‌نمایم.

چرا؟

-برای اینکه من از نسل او هستم و این ازدواج حرام است، ولی تو از نسل او نیستی.

-آفرین، کاملاً صحیح است!<sup>۳</sup>

این قصر از آن کیست؟

روزی پیشوای هفتم وارد یکی از کاخ‌های بسیار عظیم و باشکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره کرده با نخوت و تکبر پرسید:

-این قصر از آن کیست؟

نظر وی از این جمله آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد! حضرت بدون آنکه کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او بدهد، با کمال صراحت فرمود:

-این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنان می‌فرماید:

«بزودی کسانی را که در زمین بناحق کبر می‌ورزند، و هرگاه آیات الهی را ببینند ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند آن را در پیش نمی‌گیرند ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند آن را طی می‌کنند، از (مطالعه و درک) آیات خود منصرف خواهیم کرد، زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده از آن غفلت ورزیده‌اند»<sup>۴</sup>

هارون از این پاسخ، سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را بسختی پنهان می‌کرد، با التهاب پرسید:

-پس این خانه از آن کیست؟

امام بی‌درنگ فرمود:

۱ - وَ هَبَّا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ كَلَّا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى كُلٌّ مِنْ الصَّالِحِينَ (سوره انعام: ۸۵ و ۸۶).

۲ - شبلنجی، نورالابصار، قاهره، مکتبالمشهدالحسینی، ص ۱۴۹- ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، نجف، مکتبه دارالکتبالتجاریه، ص ۲۲۰- ابن حجر هیتمی، همان کتاب، ص ۲۰۳. امام در این گفتگو غیر از آیه مزبور با آیه مباحله نیز استدلال کرد که طی آن امام حسن و امام حسین با تعبیر «ابناتنا» فرزندان پیامبر شمرده شده‌اند.

۳ - مجلسی، همان کتاب، ج ۴۸، ص ۱۲۷

۴ - سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرِّشَادِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَنَى يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (سوره اعراف: ۱۴۶)

- (اگر حقیقت را می‌خواهی) این خانه از آن شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران با زور و قدرت، آن را تصاحب نموده‌اند.
- اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحب خانه، آن را باز نمی‌ستاند؟
- این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلیش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت.<sup>۱</sup>

### هارون؛ مرد چند شخصیتی

هر فردی از نظر طرز تفکر و صفات اخلاقی، وضع مشخصی دارد و خصوصیات اخلاقی و رفتار او، مثل قیافه خاص وی، از یک شخصیت معین حکایت می‌کند ولی بعضی از افراد، در اثر نارسایی‌های تربیتی یا عوامل دیگر، دارای یک نوع تضاد روحی و ناهماهنگی در شخصیت و زیربنای فکری هستند. این افراد، از نظر منش و شخصیت دارای یک شخصیت نیستند، بلکه دو شخصیتی و حتی گاه، چند شخصیتی هستند و به همین دلیل اعمال و رفتار متضادی از آنان سر می‌زند که گاه موجب شگفت می‌گردد.

گرچه در بدو نظر، قبول چنین تضادی قدری دشوار است ولی با توجه به خصوصیات بشر روشن می‌گردد که نه تنها چنین چیزی ممکن است، بلکه بسیاری از افراد گرفتار آن هستند.

امروز در کتب روانشناسی می‌خوانیم که «...بشر به سهولت ممکن است دستخوش احساسات دروغین و هوس‌های ناپایدار و آتشین خود گردد. یعنی در عین حساسیت، سخت بی‌عاطفه؛ در عین صداقت، دروغگو؛ و در عین بی‌ریایی و صفا، حتی خویشتن را بفریبید! اینها تضادهایی است که نه تنها جمع آنها در بشر ممکن است، بلکه از خصوصیات وجود دو بخش «آگاه» و «ناآگاه» روح انسانی است»<sup>۲</sup>

این گونه افراد، دارای احساسات کاذب و متضاد هستند و به همین جهت رفتاری نامتعادل دارند: در عین «تجمل‌پرستی» و اشرافیت، گاه گرایش‌های «زاهدانه» و صوفیگرانه دارند، نیمی از فضای فکری آنان تحت تأثیر تعالیم دینی است و نیم دیگر جولانگاه لذت‌طلبی و ماده‌پرستی. اگر گذارشان به مسجد بیفتد در صف عابدان قرار می‌گیرند و هرگاه به میکده گذر کنند لبی ترمی کنند! از یک سو خشونت را از حد می‌گذرانند و از سوی دیگر اشک ترحم می‌ریزند!

تاریخ، نمونه‌هایی از این افراد چند شخصیتی به خاطر دارد که یکی از آنان «هارون الرشید» است.

هارون که در دربار خلافت به دنیا آمده و از کوچکی، با عیش و خوشگذرانی خو گرفته بود، طبعاً کشش نیرومندی به سوی لذت‌طلبی و خوشگذرانی و اشرافیگری داشت و از سوی دیگر محیط کشور اسلامی و موقعیت خود وی، ایجاب می‌کرد که یک فرد مسلمانان و پایبند به مقررات آیین اسلام باشد، ازینرو، وجود او معجونی از خوب و بد و زشت و زیبا بود.

او خصوصیات عجیب و متضادی داشت که در کمتر کسی به چشم می‌خورد. ظلم و عدل، رحم و خشونت، ایمان و کفر، سازگاری و سختگیری، به طرز عجیبی در وجود او بهم آمیخته بود. او از یک سو از ظلم و ستم باک نداشت و خون‌های پاک افراد بی‌گناه، مخصوصاً فرزندان برومند و آزاده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را بی‌باکانه می‌ریخت و از سوی دیگر هنگامی که پای وعظ علما و صاحب‌دلان می‌نشست و به یاد روز رستاخیز می‌افتاد، سخت می‌گریست! او هم نماز می‌خواند و هم به میگساری و عیش و طرب می‌پرداخت. هنگام شنیدن نصایح دانشمندان، از همه زاهدتر و با ایمان‌تر جلوه می‌کرد، اما وقتی که بر تخت خلافت می‌نشست و به رتق و فتق امور کشور می‌پرداخت از «نرون» و «چنگیز» کمتر نبود!

مورخان می‌نویسند: روزی هارون به دیدار «فُضَیل بن عیاض»، یکی از مردان وارسته و آراسته و آزاده آن روز، رفت. فضیل با سخنان درشت به انتقاد از اعمال ناروای او پرداخت و وی را از عذاب الهی که در انتظار ستمگران است، بیم داد. هارون وقتی این

<sup>۱</sup> - مجلسی، همان کتاب، ج ۴۸، ص ۱۳۸ - عیاشی، تفسیر عیاشی، قم، المطبعة العلمیة، ج ۲، ص ۳۰

<sup>۲</sup> - دکتر صاحب الزمانی، ناصرالدین، آنسوی چهره‌ها، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۴۳ ه. ش، ص ۳۱

نصایح را شنید به قدری گریست که از هوش رفت! و چون به هوش آمد، از فضیلت خواست دوباره او را موعظه نماید. چندین با نصایح فضیلت و به دنبال آن، بیهوشی هارون تکرار گردید! سپس هارون هزار دینار به او داد تا در موارد لزوم مصرف نماید. هارون با این رفتار، نمونه کاملی از دوگانگی و تضاد شخصیت را نمودار ساخته بود، زیرا گویی از نظر او کافی بود که از ترس خدا گریه کند و بیهوش شود و بعد هرچه بخواهد بدون واهمه بکند. او دو هزار کنیزک داشت که سیصد نفر از آنان مخصوص آواز و رقص و خنیاگری بودند.<sup>۱</sup> نقل می‌کنند که وی یک بار به طرب آمده دستور داد سه میلیون درم بر سرحضار مجلس نثار شود! و بار دیگر که به طرب آمد، دستور داد تا آوازه‌خوانی را که او را به طرب آورده بود، فرمانروای مصر کنند!!<sup>۲</sup>

هارون کنیزکی را به یکصد هزار دینار و کنیزک دیگر را به سی و شش هزار دینار خریداری کرد، اما دومی را فقط یک شب نگاهداشت و روز دیگر، او را به یکی از درباریان خود بخشید! حالا علت این بخشش چه بود، خدا می‌داند!<sup>۳</sup>

بدیهی است که هارون این ولخرجی‌ها را از بیت‌المال مسلمانان می‌کرد، زیرا جد او، منصور، هنگام رسیدن به خلافت به اصطلاح در نه آسمان یک ستاره نداشت. بنابراین آن پول‌ها محصول عرق جبین و کدّ یمین کشاورزان فقیر و مردم تنگدست و بینوا بود که به این ترتیب خدایسندانه! به مصرف می‌رسید! اما او با این همه خیانت به اموال عمومی، اشک تسماح می‌ریخت! و همچون مردان پاک، خود را پرهیزگار می‌دانست!

### چهره حقیقی هارون

«احمد امین» نویسنده معاصر مصری، پس از آنکه دو علت برای گرایش هارون (و مردم زمان او) به عیش و خوشگذرانی ذکر نموده، اولی را توسعه زندگی و رفاه عمومی در دوره وی و دومی را نفوذ ایرانیان (که به گفته وی از قدیم گرایش به خوشگذرانی داشتند) در دربار وی معرفی می‌کند، می‌نویسد:

علت سوم، مربوط به طرز تربیت و سرشت خود رشید است. او به عقیده من جوانی دارای احساسات تند بود ولی نه به طوری که صد در صد تسلیم احساسات خود شود، بلکه در عین حال اراده‌ای قوی داشت. او از نظر فطرت و تربیت، دارای روحیه نظامی بود، و بارها به شرق و غرب لشکرکشی کرد ولی همین تندی احساسات و قدرت اراده و جوشش جوانی، چهره‌های گوناگونی به او داده بود:

هنگام شنیدن و عطا، سخت متأثر می‌شد و صدا به گریه بلند می‌کرد، هنگام استماع موسیقی چنان به طرب می‌آمد که سر از پا نمی‌شناخت. در بزم او وقتی که «ابراهیم موصلی» آواز می‌خواند، «برصوما» ساز می‌نواخت و «زلزل» دف می‌زد، هارون چنان به طرب می‌آمد که با طرز جسارت‌آمیزی می‌گفت:

«ای آدم! اگر امروز می‌دیدي که از فرزندان تو، چه کسانی در بزم من شرکت دارند، خوشحال می‌شدی!»<sup>۴</sup>

احساسات به اصطلاح دینی در هارون رشد کرد، اما به موازات آن، هوسرانی و علاقه به ساز و آواز و طرب نیز فزونی یافت. در نتیجه، او هم نماز می‌خواند و هم زیاد به موسیقی و شعر و آواز گوش می‌کرد و به طرب می‌آمد. احساسات تند او به جهات مختلف متوجه می‌شد و در هر جهت نیز به حد افراط می‌رسید.

هنگامی که از برامکه خرسند بود، فوق‌العاده به آنان علاقه داشت و آنان را مقرب دربار قرار داده بود، ولی هنگامی که مورد غضب وی قرار گرفتند، و حاسدان، احساسات او را بر ضد برامکه تحریک کردند، آنان را محو و نابود ساخت.

<sup>۱</sup> - جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه. ش، ج ۵، ص ۱۶۲

<sup>۲</sup> - جرجی زیدان، همان کتاب، ص ۱۷۳

<sup>۳</sup> - جرجی زیدان، همان کتاب، ص ۱۶۳

<sup>۴</sup> - دکتر الوردی، علی، نقش و عاظ در اسلام، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران، انتشارات مجله ماه نو، ص ۳۹

<sup>۵</sup> - احمد امین این قسمت را از ابوالفرج اصفهانی در کتاب الأغانی (ج ۵، ص ۲۴۱) نقل می‌کند

او از آواز ابراهیم موصلی سخت لذت می‌برد و او را مثل علما و قضات، مقرب دربار قرار می‌داد، ولی هیچ وقت از خود نمی‌پرسید که به چه مجوزی بیت‌المال مسلمانان را به جیب این گونه افراد می‌ریزد؟ نویسنده کتاب «الأغانی» جمله جالبی دارد که طی آن، به بهترین وجهی عواطف متضاد و شخصیت غیر عادی هارون را ترسیم نموده است:

«هارون هنگام شنیدن وعظ از همه بیشتر اشک می‌ریخت و در هنگام خشم و تندی، از همه ظالمتر بود!»

از این رو جای تعجب نبود که او یک فرد دیندار جلوه کند و نماز زیاد بخواند ولی روزی خشمگین گردد و بدون کوچکترین مجوزی، خون بی‌گناهان را بریزد و روز دیگر چنان به طرب آید که از خود بی‌خود گردد. اینها صفاتی است که جمع آنها در یک فرد، به سهولت قابل تصور است.<sup>۱</sup>

از آنچه گفتیم، چهره حقیقی و ماهیت هارون روشن گردید. متأسفانه بعضی از مورخان در بررسی روحیه و طرز رفتار و حکومت او (و امثال او) حقایق را کتمان نموده و دانسته یا ندانسته تنها نیمرخ به اصطلاح روشن چهره او را ترسیم نموده‌اند، اما نیمرخ دیگر را وارونه نشان داده‌اند، در حالی که لازمه یک بررسی تحقیقی و بیطرفانه این است که تمام جوانب شخصیت و رفتار فرد مورد بررسی قرار گیرد.

### نیرنگ‌های هارون و تظاهر او به دینداری

چنانکه در چند صفحه پیش گفتیم با آنکه زمامداران اموی و عباسی در منحرف ساختن حکومت اسلامی از محور اصلی خود، و جبهه‌بندی در برابر خاندان پیامبر، باهم مشترک بودند، ولی این تفاوت را داشتند که خلفای اموی - به استثنای معاویه و یکی دو نفر دیگر - چندان ارتباطی با رجال و دانشمندان دینی نداشتند و در کار آنان زیاد مداخله نمی‌کردند، بلکه بیشتر به امور مالی کشور و امثال اینها می‌پرداختند و علما و دانشمندان اسلامی را غالباً - به حال خود وا می‌گذاشتند، از این رو حکومت آنان از وجهه دینی بر خور دار نبود.

ولی هنگامی که بساط حکومت امویان برچیده شد و عباسیان روی کار آمدند، قضیه برعکس شد: حکومت رنگ دینی به خود گرفت، کوشش برای بهره‌برداری از عوامل مذهبی به نفع حکومت آغاز گردید و تظاهر به دینداری و ارتباط و تماس با رجال و دانشمندان اسلامی، مخصوصاً در زمان خلفای نخستین عباسی، رواج یافت. علت این امر آن بود که عباسیان نمی‌خواستند تنها به عنوان زمامدار سیاسی شناخته شوند، بلکه می‌خواستند در عین زمامداری، وجهه دینی و رنگ مذهبی نیز به خود بگیرند تا از این رهگذر، از احترام در افکار عمومی بر خور دار گردند.<sup>۲</sup> نمونه‌های زیادی از تظاهر خلفای عباسی به دینداری و جلب عواطف مذهبی مردم در دست است که گویای کوشش‌های مزورانه آنان در جهت کسب وجهه دینی می‌باشد.

«جرجی زیدان» می‌نویسد:

«خلفای عباسی، خلفای فاطمی مصر، خلفای اموی اندلس، به علت برخورداری از رنگ دینی، در برابر بسیاری از مشکلات پایدار شدند. به همین گونه، دوام حکومت‌های غیرعرب مانند حکومت عثمانی که جنبه دینی یافته بودند، بیش از سایر حکومت‌ها بوده است...»

اینان برای آنکه در نظر مردم عوام محبوبیت پیدا کنند، دائماً مقام خود را بالا برده خود را بنده مقرب درگاه خدا و حکومت خود را حکومت مبعوث از جانب خدا معرفی می‌کردند.

<sup>۱</sup> - امین، احمد، ضحی‌الاسلام، ط ۷، قاهره، مکتبه‌النهضة المصرية، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳، با اندکی تلخیص

<sup>۲</sup> - امین، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳

«جرجی زیدان» در زمینه نفوذ تبلیغات فریبنده خلفا در میان عوام و میزان باور مردم به این سخنان، اضافه می‌کند: «...تا آنجا که (مردم) می‌گفتند: خلافت عباسیان تا آمدن مسیح از آسمان دوام می‌آورد و اگر خلافت عباسی منقرض شود، آفتاب غروب می‌کند! باران نمی‌بارد! و گیاه خشک می‌شود!»

(مقصود جرجی زیدان البته سنین است، زیرا شیعیان از ابتدا خلفای ثلاث و اموی و عباسی و عثمانی و غیره را غاصب خلافت می‌دانستند و به آنان عقیده نداشتند مترجم)

خلفای عباسی هم این گزافه‌ها را به خود پسندیدند، حتی هارون که مرد چیز فهمی بود و در زمان او فرهنگ اسلامی ترقی کرده بود، از این تملق‌ها خوشش می‌آمد... و اگر در دوره ترقی و عظمت اسلام، خلفا آن قدر تملق پسند باشند، معلوم است که در دوره فساد، موهومات جای حقیقت را می‌گیرد و متملقان و چاپلوسان پیش می‌آیند و فرمانروایان و پادشاهان، از حرف، بیش از عمل خشنود می‌شوند. از آن رو است که همین چاپلوسان، «متوکل» عباسی را سایه خداوند (اعلی حضرت ظل الله) می‌خواندند و می‌گفتند: این سایه رحمت، برای نگهداری مردم از سوزش گرما از طرف آسمان گسترده شده است! و شاعر درباری چاپلوس «ابن هانی»، «المعز» فاطمی را چنین می‌ستاید:

«آنچه تو اراده کنی به وقوع می‌پیوندد، نه آنچه قضا و قدر اراده کنند، پس فرمان بده و فرمانروایی کن که «واحد قهار» تو هستی»!!<sup>۱</sup> (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)!!

ولی در میان عباسیان شاید کمتر کسی به اندازه هارون به این قسمت توجه می‌کرد و کمتر کسی به اندازه او از این تظاهرها بهره‌برداری می‌نمود.

هارون اصرار عجیبی داشت که به تمام اعمال و رفتارش رنگ دینی بدهد. او روی تمام جنایت‌ها و عیاشی‌های خود سرپوش دینی می‌گذاشت و همه را با یک سلسله توجیحات، مطابق موازین دینی قلمداد می‌کرد.

می‌گویند: او در یکی از سال‌های خلافتش به مکه رفت. در اثنای انجام مراسم حج برای پزشک مسیحی خود، «جبریل بن بختیشوع»، دعای بسیار می‌کرد.

بنی هاشم از این موضوع ناراحت شدند. هارون در برابر اعتراض آنان که: این مرد، ذمی است و مسلمان نیست و دعا در حق او جایز نمی‌باشد، گفت: درست است ولی سلامت و تندرستی من در دست او است و صلاح مسلمانان در گرو تندرستی من! بنابراین خیر و صلاح مسلمانان بر طول عمر و خوشی او بسته است و دعا در حق او اشکالی ندارد!<sup>۲</sup>

منطق هارون، منطق عجیبی بود. طبق منطق او تمام مصالح عالی جامعه اسلامی در وجود او خلاصه می‌شد و همه چیز می‌بایست فدای حفظ جان او شود، زیرا طبق این استدلال، او تنها یک زمامدار نبود، بلکه وجود او برای جامعه اسلامی ضرورت حیاتی داشت! شاید تصور شود که توجیه تمام اعمال و رفتار فردی مثل هارون، با منطق دین، کار دشواری است، ولی او با استخدام خریدن تنی چند از قضات و فقهای مزدور و دنیاپرست آن روز، راه را برای توجیه اعمال خود، کاملاً هموار کرده بود.

<sup>۱</sup> - ما شئت لا ما شأت الأقدار فاحکم فانت الواحد القهار! (جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه. ش، ج ۴، ص ۲۴۲)

<sup>۲</sup> - دکتر الوردی، علی، نقش وعاظ در اسلام، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران، انتشارات مجله ماه نو، ص ۵۵

## شورای قضائی!

یکی از نمونه‌های بارز فریبکاری و تظاهر هارون به دینداری، جریان شهادت و قتل «یحیی بن عبدالله» است. «یحیی بن عبدالله» نواده امام حسن، یکی از بزرگان خاندان هاشمی و چهره ممتاز و برجسته‌ای به شمار می‌رفت و از یاران خاص امام صادق علیه‌السلام و مورد توجه آن حضرت بود.<sup>۱</sup>

یحیی در جریان قیام «حسین شهید فخر» بر ضد حکومت ستمگر عباسی، در سپاه او شرکت داشت و از سرداران بزرگ سپاه او محسوب می‌شد. او پس از شکست و شهادت حسین، با گروهی به «دیلیم» رفت و در آنجا به فعالیت پرداخت. مردم آن منطقه به او پیوستند و نیروی قابل توجهی تشکیل دادند.

هارون «فضل بن یحیی برمکی» را به سپاهی به دیلم فرستاد. فضل پس از ورود به دیلم، به دستور هارون باب مراسله را به یحیی باز کرده وعده‌های شیرین داد و به او پیشنهاد امان کرد. یحیی که بر اثر توطئه‌های هارون و فضل نیروهای طرفدار خود را در حال تفرق و پراکندگی می‌دید، ناگزیر راضی به قبول امان شد. پس از آنکه هارون امان نامه‌ای به خط خود به او نوشت و گروهی از بزرگان را شاهد قرار داد، یحیی وارد بغداد شد.

هارون ابتداً با مهربانی با او رفتار کرد و اموال فراوانی در اختیار او گذاشت، ولی پنهانی نقشه قتل او را کشید و او را متهم ساخت که مخفیانه مردم را دور خود جمع کرده در صدد قیام بر ضد او است، اما چون امان نامه مؤکد و صریحی به او داده بود، قتل او به سهولت مقدور نبود، از این رو تصمیم گرفت برای نقض امان نامه، فتوایی از فقها گرفته برای اقدام خود مجوز شرعی! درست کند، لذا دستور داد شورایی مرکب از فقها و قضات با شرکت «محمد بن حسن شیبانی»، «حسن بن زیاد لؤلؤی»، و «ابوالبختری»<sup>۲</sup> تشکیل گردد تا در مورد صحت یا بطلان امان نامه رأی بدهند.<sup>۳</sup>

همین که شورای قضائی تشکیل شد، ابتداً «محمد بن حسن» که دانشمند نسبتاً آزاده‌ای بود و مثل استادش «ابو یوسف» خود را به هارون نفروخته بود<sup>۴</sup>، امان نامه را خواند و گفت: امان نامه صحیح و مؤکدی است و هیچ راهی برای نقض آن وجود ندارد.<sup>۵</sup> ابوالبختری آن را گرفت و نگاهی به آن انداخت و گفت: این امان نامه باطل و بی‌ارزش است! یحیی بر ضد خلیفه قیام کرده و خون عده‌ای را ریخته است، او را بکشید، خونش به گردن من! هارون از این فتوا فوق‌العاده خوشحال شد و گفت: اگر امان نامه باطل است، خود، آن را پاره کن، ابوالبختری آب دهان در آن انداخت و آن را پاره کرد!

<sup>۱</sup> - ابوالفرج الأصفهانی، مقاتل الطالبین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ه.ق. ص ۳۰۸. مرحوم کلینی در کتاب کافی (ج ۱، ص ۳۶۶) نامه‌ای از یحیی بن عبدالله خطاب به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام - نقل می‌کند که یحیی در آن، روش آن حضرت و پدر ارجمندش امام صادق علیه‌السلام - را مورد انتقاد قرار داده و امام پاسخ تندی به او داده است. مرحوم علامه مامقانی در کتاب خود (تنقیح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج ۳، ماده یحیی) با اشاره به این نامه می‌گوید: سند این روایت غیر قابل خدشه است، ولی مضمون این روایت مخالف چیزی است که درباره یحیی اطلاع داریم (یعنی شاید اشتباهی از راویان حدیث باشد). اما مؤلف کتاب «حیة الأئمة موسی بن جعفر» اثبات می‌کند که این روایت قابل اعتماد نیست، زیرا اولاً مرسل است و ثانیاً در سند آن افرادی هستند که ناشناخته‌اند و در کتب رجال اسمی از آنها نیست (حیة الأئمة موسی بن جعفر، ط ۲، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۰ ه.ق. ج ۲، ص ۹۹)

<sup>۲</sup> - وی وهب بن وهب ابوالبختری قرشی مدنی است که در بغداد سکونت داشت و در زمان خلافت مهدی عباسی، از طرف او مدتی قاضی دادرسی ارتش بود و سپس در مدینه به قضا اشتغال داشت. ابوالبختری فردی آلوده و منحرف و دروغگو بود و احادیث وی از نظر بزرگان علم حدیث، فاقد ارزش و اعتبار است (شمس‌الدین الذهبی، محمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ط ۱، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۲۵ ه.ق. ج ۳، ص ۲۷۸)

<sup>۳</sup> - یحیی بن عبدالله قبلاً امان نامه را به «مالک بن انس» و برخی دیگر از فقهای آن روز ارائه کرده بود و آنان صحت و اعتبار آن را تأیید کرده بودند.

<sup>۴</sup> - امین، احمد، ضحی الاسلام، ط ۷، قاهره، مکتبة النهضة المصرية، ج ۲، ص ۲۰۳

<sup>۵</sup> - امین، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۰۴



هارون یک میلیون و ششصد هزار (درهم) به او انعام داد و او را به سِمَتِ قِضَاً منصوب نمود!<sup>۱</sup> ولی «محمد بن حسن» را به جرم این رأی، مدت‌ها از دادن فتوا ممنوع ساخت<sup>۲</sup> و به استناد به اصطلاح این شورای قضائی! یحیی را به قتل رسانید.<sup>۳</sup>

## فتوای مصلحتی!

چنانکه اشاره شد یکی از قضات خود فروخته «قاضی ابو یوسف» بود که از طرف هارون «قاضی القضاة»<sup>۴</sup> بود. او همیشه ملازم هارون بود و با قدرت استدلال و نیروی توجیهی عجیب خود، روی اعمال ناروای هارون سرپوش دینی گذاشته با یک سلسله توجیهات، آنها را منطبق با موازین دینی وانمود می‌کرد. در اینجا به عنوان شاهد، به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱- هارون در اوائل خلافت خود، عاشق یکی از کنیزان پدر خود (مهدی) شد. هنگامی که به او اظهار عشق کرد، کنیز گفت: از این کار صرف‌نظر کن، زیرا پدرت با من همبستر شده است (و من زن پدر تو محسوب می‌شوم).

هارون که شیفته او شده بود و نمی‌توانست دست از او بر دارد، ابو یوسف را احضار نموده جریان را با او در میان گذاشت و از او چاره‌جویی کرد.

ابو یوسف با خونسردی پاسخ داد: مگر هر ادعایی که یک کنیز می‌کند، باید پذیرفته شود؟ گوش به حرف او نکن، زیرا او کنیز راستگویی نیست!<sup>۵</sup>

(در صورتی که بر اساس موازین فقه اسلامی در این گونه موارد، اعتراف خود زن مورد قبول و ملاک عمل است)

## فریب وجدان

۲- روزی هارون از آشپز مخصوص خود خواست غذایی از گوشت شتر جوان تهیه کند. پس از صرف غذا، «جعفر برمکی» گفت: هرلقمه خلیفه از این غذا چهار صد هزار درهم تمام می‌شود! وقتی هارون از این مطلب اظهار تعجب کرد، جعفر برمکی توضیح داد که چون مدتی پیش، خلیفه چنین غذایی خواسته بود و در آن هنگام تهیه نشده بود، از آن تاریخ، هر روز یک شتر جوان برای آبدارخانه دربار خلافت کشته می‌شود و مجموع بهای آنها تا کنون، بالغ بر چهار صد هزار درهم است!

هارون که بیت‌المال مسلمانان را صرف عیاشی‌ها و تجمل‌پرستی‌های بی‌حساب خود می‌نمود و هرگز از آن همه اسراف و ریخت و پاش اموال مسلمانان محروم و زحمتکش خم به ابرو نمی‌آورد، این بار در نقش یک فرد دلسوز و با وجدان! از شنیدن این مطلب اظهار ناراحتی کرد و دستور داد به اصطلاح برای جبران این کار، چندین میلیون (درهم) میان فقرا به عنوان صدقه تقسیم شود! در

<sup>۱</sup> - شریف القرشی، باقر، حیات‌الامام موسی بن جعفر، ط ۲، نجف، مطبعة‌الآداب، ج ۲، ص ۱۰۰. نیز ر.ک به: دکتر الوردی، نقش و عاظ در اسلام، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران، انتشارات مجله ماه نو، ص ۵۲

<sup>۲</sup> علاوه بر این، او را از سمت قضا برکنار کرد (امین، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۰۴)

<sup>۳</sup> - چگونگی قتل یحیی مورد اختلاف است (شریف القرشی، همان کتاب ج ۲، ص ۱۰۰)

«یعقوبی» می‌نویسد:

یحیی از شدت گرسنگی در زندان جان سپرد. یکی از کسانی که با یحیی زندانی بوده می‌گوید: ما هر دو در یک محل زندانی بودیم و سلولهای ما، در کنار هم قرار داشت و گاهی یحیی از پشت دیوار کوتاهی که میان ما فاصله بود، با من گفتگو می‌کرد. روزی گفت: امروز نه روز است که به من آب و غذا نداده‌اند! روز دهم مأمور ویژه او وارد سلول وی شد و سلول را تفتیش کرد، سپس لباسهای او را از تنش در آورد و او را تفتیش بدنی کرد، از زیر لباسهای او یک چوبه نی پیدا کرد که داخل آن روغن ریخته بودند (که گویا یحیی گاهی از شدت گرسنگی مقداری از آن می‌مکیده و به این وسیله سد جوع می‌کرده است). مأمور، نی را از او گرفت، و به دنبال آن یحیی بی‌رمق نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد! (تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات‌المکتبه‌الحیدریه، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۳، ص ۱۴۵)

<sup>۴</sup> - می‌گویند: در آن زمان کسی قاضی‌القضاة بود که به تعبیر امروز سمت وزارت دادگستری، ریاست دیوان عالی داشت. مدعی العمومی دیوان کشور، پستهای قضائی ارتش، و محکمه انتظامی دیوان کیفر را یکجا به عهده داشت. باتوجه به این پستهای حساس و مهم، اهمیت قاضی ابو یوسف در دستگاه حکومت هارون بخوبی روشن می‌گردد. پیداست این همه اختیارات و پستها را بی‌جهت به کسی واگذار نمی‌کردند!

<sup>۵</sup> - عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبه‌المثنی، ص ۲۹۱

حالی که این مبلغ نیز از مال شخصی او نبود، بلکه از بیت‌المال مسلمانان بود که می‌بایست به طور عادلانه در میان مسلمانان تقسیم شود و هرگز عنوان صدقه و بخشش خلیفه و امثال آن، نمی‌توانست مجوز چنین عملی باشد.

در هر حال، خبر به گوش ابو یوسف رسید. ابو یوسف که فلسفه وجودی او در دستگاه هارون، در چنین مواردی جلوه‌گر می‌شد، طرح جالبی برای توجیه عمل خلیفه ریخت و به همین منظور نزد هارون رفت و علت ناراحتی او را پرسید.

هارون جریان را تعریف کرد. ابو یوسف رو به جعفر نموده پرسید: آیا گوشت این شترها تلف می‌شد یا مردم آن را صرف می‌کردند؟ جعفر (که گویا به هدف ابو یوسف پی برده بود) پاسخ داد: مردم مصرف می‌کردند.

ابو یوسف با خوشحالی صدا کرد: مژده باد بر خلیفه که به ثواب بزرگی رسیده‌اند، زیرا این همه گوشتی که در این مدت تهیه شده به مصرف مسلمانان رسیده و خداوند وسیله انجام چنین صدقه بزرگ را برای خلیفه فراهم ساخته است!<sup>۱</sup>

آری گوشت شترهایی که برای سفره خلیفه کشته می‌شد و پیش از آنکه گندیده شود و جلوی سگ‌های بغداد بریزند، احیاناً به چند نفر گرسنه می‌دادند، در منطق ابو یوسف صدقه محسوب می‌شد! و آنچه هارون انجام داده بود، صدقه و عمل نیک بود، نه اسراف و به هدر دادن مال مسلمانان! و خالی کردن بیت‌المال تحت عنوان «صدقه» و بخشیدن روغن ریخته به این و آن! باتوجه به حقایقی که گفته شد، میزان دشواری کار پیشوای هفتم موسی بن جعفر علیه‌السلام بخوبی روشن می‌گردد، زیرا آن حضرت با خلیفه فریبکاری مثل هارون مواجه بود که چهره اصلی خود را در ورای یک سلسله تظاهرها، نیرنگ‌ها و ریاها پنهان نموده بود و خود را خلیفه عادل و با ایمان معرفی می‌کرد.

پیشوای هفتم برای آنکه این پرده‌های حیل و تظاهر و نیرنگ را پاره نموده ماهیت پلید او را به همه نشان بدهد، ناگزیر از تلاش و مبارزه پیگیر و تبلیغ بی‌امان بود و به راستی اگر شخصیت ممتاز و عظمت انکارناپذیر پیشوای هفتم نبود، پیروزی در چنین مبارزهای مورد تردید می‌نمود.

### علی بن یقظین؛ کارگزار امام در دربار هارون

«علی بن یقظین» یکی از شاگردان برجسته و ممتاز پیشوای هفتم بود. علی، شخصی پاک و گرانقدر بود و در محضر امام هفتم از موقعیت ویژه‌ای بر خوردار بود. او در جهان تشیع دارای احترام و ارزش فوق‌العاده است.<sup>۲</sup>

علی در سال ۱۲۴ در اواخر حکومت بنی امیه در «کوفه» چشم به جهان گشود. پدر او یقظین از طرفداران عمده عباسیان بود، به همین جهت «مروان حمار» (خلیفه وقت اموی) می‌خواست او را دستگیر کند، و او متواری شد.

همسر یقظین در غیاب او، درو فرزند خود «علی» و «عبید» را همراه خویش به مدینه برد. پس از سقوط حکومت بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان، یقظین به کوفه باز گشت و به «ابوالعباس سفاح» پیوست. همسر او نیز همراه فرزندان به کوفه برگشت.<sup>۳</sup>

باری علی بن یقظین در کوفه پرورش یافت و در جرگه شاگردان پیشوای هفتم قرار گرفت.

<sup>۱</sup> - ابن کثیر البداية و النهاية، ط ۲، بیروت، مکتبة المعارف، ۱۹۷۷ م، ج ۱۰، ص ۲۱۶

<sup>۲</sup> - شیخ طوسی، الفهرست، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ص ۲۳۴

<sup>۳</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۲۳۴ - نجاشی، فهرست اسماً مصنفی الشیعة، قم، مکتبة‌الداوری، ص ۱۹۴

## مقام علمی علی بن یقظین

به گواهی دانشمندان علم رجال و مورخان، علی از یاران و شاگردان برجسته پیشوای هفتم بوده و از محضر آن حضرت بهره‌ها برده و احادیث فراوانی نقل کرده است ولی از امام صادق علیه‌السلام جز یک حدیث نقل ننموده است.<sup>۱</sup> او هم دارای شهرت و شخصیت اجتماعی بود و هم یکی از دانشمندان رجال علمی زمان خود به شمار می‌رفت و تألیفاتی به قرار زیر داشت:

۱- مسائل عنه الصادق علیه‌السلام من الملاحم<sup>۲</sup>

۲- مناظره الشاک بحضرت<sup>۳</sup>

۳- مسائلی که از محضر امام کاظم علیه‌السلام - فرا گرفته بود.<sup>۴</sup>

علی بن یقظین با استفاده از مقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی که داشت، منشأ خدمات ارزنده‌ای برای شیعه بود و چنانکه خواهیم گفت، پناهگاه استواری برای شیعیان به شمار می‌رفت.

### وزارت علی بن یقظین، چتر حمایتی برای شیعیان

در زمان حکومت منصور و هارون، قیام‌های مسلحانه پی در پی و متناوب علویان و بنی هاشم با شکست روبرو گردید و با شهادت رهبران این نهضت‌ها و شکست نیروهای طرفدار آنان، عملاً ثابت شد که در آن شرائط، هرگونه اقدام حاد و مسلحانه محکوم به شکست است باید مبارزه را از طریق دیگری شروع کرد.

از این نظر پیشوای هفتم از دست زدن به اقدامات حاد و تند چشم‌پوشیده بود و تنها به سازندگی افراد، بیداری افکار، معرفی ماهیت پلید حکومت عباسی و گسترش هرچه بیشتر افکار تشیع در سطوح مختلف جامعه می‌انداشید.

براساس همین برنامه بود که امام با وجود تحریم عمومی همکاری با آن حکومت ستمگر، استثنأً با اشتغال مناصب مهم به وسیله رجال شایسته و پاک شیعه مخالفت نمی‌کرد، زیرا این کار از یک سو موجب رخنه آنان در دستگاه حکومت بود و از سوی دیگر باعث می‌شد مردم بویژه شیعیان زیر چتر حمایت آنان قرار گیرند.

به قدرت رسیدن علی بن یقظین در دستگاه حکومت هارون نیز جزئی از این برنامه بود. علی برخلاف پدرش، که از طرفداران بنی عباس بود و اعتقادی به مسئله امامت (رهبری امت از دیدگاه تشیع) نداشت، از شیعیان آگاه و استوار و بینش او بینش یک شیعه راستین بود.<sup>۵</sup> به طوری که مسئله «انتظار»، یعنی امید به ظهور حکومت «حق» و «عدل» که لازمه آن «نفی» مشروعیت حکومت ستمگر موجود بود، پایگاه فکری او را تشکیل می‌داد. این معنا از گفتگوهایی که روزی میان او و پدرش رخ داد، بخوبی روشن می‌گردد. روزی یقظین به پسرش گفت: چگونه آنچه پیشوایان شما درباره ما (بنی عباس) پیشگویی کرده‌اند، همه عملی شد، ولی آنچه درباره شما (شیعیان و پیروزی حکومت موعود شما) گفته شده عملی نگردیده است؟

علی پاسخ داد: آنچه درباره شما و ما گفته شده، از منبع واحدی است، منتها چون حکومت شما در زمان حاضر است، از این جهت درباره شما با روشنی و بدون ابهام پیشگویی شده است و دیدید که درست از آب درآمد، ولی چون هنوز وقت حکومت موعود ما نرسیده است، ما امید و آرزوی آن را داریم، و اگر پیشوایان ما می‌گفتند: حکومت خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله مثلاً پس از

<sup>۱</sup> - نجاشی، همان کتاب، ص ۱۹۵

<sup>۲</sup> - پیشگوییهای امام صادق علیه‌السلام - از حوادث و فتنه‌های آینده در پاسخ سؤالاتی که در این زمینه از آن حضرت شده بود

<sup>۳</sup> - مناظره با یکی از شکاکان در حضور امام

<sup>۴</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۳۴

<sup>۵</sup> - این ندیم در فهرست خود، یقظین پدر علی را شیعه معرفی نموده و بعضی از دانشمندان بزرگ گذشته و معاصر شیعه نیز سخنان او را، بدون ذکر مأخذ، نقل کرده‌اند، ولی برخی از محققان معاصر ثابت نموده‌اند که پدر علی شیعه نبوده است (تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، تهران، مرکز نشر کتاب، ج ۷، ص ۹۰)

دویست یا سیصد سال خواهد بود، چه بسا دل‌ها (به واسطه طولانی بودن این مدت) سخت می‌گردید و از ایمان مردم نسبت به آن کاسته می‌شد ولی (برای اینکه امید مردم استوار گردد) پیشوایان ما (وقت آن را تعیین نکرده) گفتند: به همین زودی خواهد رسید و از این رهگذر مردم را امیدوار ساخته فرج و ظهور امام را نزدیک معرفی نمودند.<sup>۱</sup>

باتوجه به این سوابق، اهمیت به قدرت رسیدن علی بن یقظین در دستگاه حکومت هارون بخوبی روشن می‌گردد.

### موافقت مشروط امام

علی بن یقظین با موافقت امام کاظم علیه‌السلام وزارت هارون را پذیرفت.<sup>۲</sup> بعدها نیز چندین بارخواست استعفا نماید ولی امام او را از این تصمیم منصرف کرد.<sup>۳</sup>

هدف امام از تشویق علی به تصدی این منصب، حفظ جان و مال و حقوق شیعیان و کمک به نهضت سرّی آنان بود. امام کاظم علیه‌السلام به وی فرمود: یک چیز را تضمین کن تا سه چیز را برای تو تضمین کنم، علی پرسید: آنها کدامند؟

امام فرمود: سه چیزی که برای تو تضمین می‌کنم این است که: ۱- هرگز با شمشیر (و به دست دشمن) کشته نشوی.

۲- هرگز تهیدست نگردی

۳- هیچوقت زندانی نشوی

و اما آنچه تو باید تضمین کنی این است که هر وقت یکی از شیعیان ما به تو مراجعه کرد، هر کاری و نیازی داشته باشد، انجام بدهی و برای او عزت و احترام قائل شوی.

پسر یقظین قبول کرد، امام نیز شرایط بالا را تضمین نمود.<sup>۴</sup>

امام ضمن این گفتگوها فرمود: مقام تو، مایه عزت برادران (شیعه) تو است و امید است خداوند به وسیله تو شکستگی‌ها را جبران و آتش فتنه مخالفان را خاموش سازد.

باری علی بن یقظین به پیمان خود وفادار بود و در تمام مدتی که عهده‌دار این سمت بود دژی استوار و پناهگاهی مطمئن برای شیعیان به شمار می‌رفت و در آن شرایط دشوار، در تأمین اعتبارات لازم برای حفظ حیات و استقلال شیعیان، نقشی مؤثر ایفا می‌کرد.

### یک مأموریت سرّی خطرناک

علی بن یقظین به طور سرّی «خمس» اموال خود را به حضور پیشوای هفتم می‌فرستاد و گاهی در شرایط باریک و خطرناک، اموالی برای آن حضرت می‌فرستاد. دو نفر از یاران او نقل می‌کنند که روزی علی بن یقظین ما را احضار کرد و اموال و نامه‌هایی به ما داد و گفت: دو مرکب سواری بخريد و از بیراهه بروید و این اموال و نامه‌ها را به امام ابی الحسن علیه‌السلام (امام کاظم) برسانید، به طوری که کسی از وضع شما آگاه نشود.

این دو نفر می‌گویند: به کوفه آمدیم و مرکب سواری خریدیم و توشه راه تهیه نمودیم و از بیراهه حرکت کردیم تا آنکه به سرزمین «بطن الرّمّه» رسیدیم و چهارپایان را بستیم و برای آنها علوفه گذاشتیم و برای صرف غذا نشستیم. در این هنگام سواره‌ای همراه شخصی دیگر، نمایان گردید. وقتی نزدیک شد، دیدیم امام کاظم علیه‌السلام است! از جا برخاسته سلام کردیم و اموال و نامه‌ها را تحویل دادیم، در این هنگام امام نامه‌هایی را بیرون آورد و به ما داد و فرمود: اینها جواب نامه‌های شما است.

<sup>۱</sup> - نعمانی، ابن ابی زینب، کتاب الغیبه، تهران، مکتبه‌الصدوق، ص ۲۹۵. علی بن یقظین این معنا را از پیشوای هفتم آموخته بود، زیرا روزی عین این سؤال را از آن حضرت پرسید، و امام همین پاسخ را داد (نعمانی، همان کتاب، ص ۲۹۶، پاورقی، به نقل از علل الشرایع)

<sup>۲</sup> - طوسی، اختیار معرفة الرجال، تحقیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ص ۴۳۳

<sup>۳</sup> - مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المکتبه‌الاسلامیه، ۱۳۸۵ ه. ق، ج ۴۸، ص ۱۵۸

<sup>۴</sup> - مجلسی، همان کتاب، ص ۱۳۶-طوسی، همان کتاب، ص ۴۳۳

گفتیم: غذا و توشه ما تمام شده است، اگر اجازه فرمایید به مدینه برویم تا هم پیامبر را زیارت کنیم و هم توشه تهیه نماییم. فرمود: آنچه از توشه شما باقی مانده بیاورید، توشه را بیرون آوریم، آن را با دست زیر و رو کرد و فرمود: این شما را تا کوفه می‌رساند.

امام رفتن ما را به مدینه صلاح تشخیص نداد و فرمود: شما (در واقع) پیامبر را دیدید، اینک در پناه خدا بر گردید.<sup>۱</sup>

## تقویت بنیه اقتصادی شیعیان

بی‌شک هر جمعیت و گروهی که هدف مشترکی دارند، برای سازماندهی و شکل‌بندی نیروهای خود، جهت پیشبرد هدف‌های مشترک، نیاز به منابع مالی دارند، چه، در صورت قطع عواید مالی، هرگونه فعالیت و جنبشی فلج می‌گردد. شیعیان نیز براساس این اصل کلی، برای ادامه حیات و تعقیب آرمان‌های مقدس خود، همواره نیازمند پشتوانه مالی بودند ولی در ادوار مختلف تاریخ به ویژه نیروهای مبارز آنان همواره در فشار اقتصادی به سر می‌بردند و حکومت‌های وقت، به منظور تضعیف نیروهای آنان، غالباً آنان را از راه‌های گوناگون در فشار اقتصادی قرار می‌دانند.

در این زمینه علاوه بر گرفتن «فدک» از فاطمه زهرا سلام الله علیها که انگیزه سیاسی داشت و هدف از آن تضعیف اقتصادی موضع امیرمؤمنان علیه‌السلام و بنی هاشم بود، نمونه‌های فراوانی در تاریخ اسلام به چشم می‌خورد که یکی از آنها روش معاویه در قبال شیعیان بویژه بنی هاشم، بود. یکی از تاکتیک‌هایی که معاویه به منظور اخذ بیعت از «حسین بن علی علیه‌السلام» برای ولیعهدی یزید، به آن متوسل شد، خودداری وی از پرداخت هرگونه عطیه به بنی هاشم از بیت‌المال در جریان سفر وی به مدینه بود تا بدین وسیله او را زیر فشار گذاشته و ادار به بیعت کند.<sup>۲</sup>

نمونه دیگر، فشار اقتصادی «ابو جعفر منصور» (دومین خلیفه عباسی) بود منصور برنامه سیاه تحمیل گرسنگی و فلج‌سازی اقتصادی را در سطح وسیع و گسترده‌ای به اجرا گذاشت و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند. او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان بالحن زنده‌ای انگیزه خود را از گرسنه نگهداشتن مردم چنین بیان کرد: «عربهای چادر نشین در ضرب‌المثل خود، خوب گفته‌اند که: سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید!!»<sup>۳</sup>

در این فشار اقتصادی سهم شیعیان و علویان بیش از همه بود، زیرا آنان همیشه پیشگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای ستمگر بودند.

باری دوران خلافت هارون نیز از این برنامه کلی مستثنا نبود، زیرا او با قبضه بیت‌المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانی‌ها و بوالهوسی‌ها و تجمل‌پرستی‌های خود و اطرافیانش، شیعیان را از حقوق مشروع خود محروم کرده بود و از این راه نیروهای آنان را تضعیف می‌کرد.

علی بن یقطين، یار وفادار و صمیمی پیشوای هفتم که بر رغم کارشکنی‌های مخالفان شیعه، اعتماد هارون را جلب نموده و وزارت او را در کشور پهناور اسلامی به عهده گرفته بود، به این مطلب به خوبی توجه داشت و با استفاده از تمام امکانات، از هر کوششی در حمایت و پشتیبانی از شیعیان دریغ نمی‌ورزید؛ مخصوصاً در تقویت بنیه مالی شیعیان و رساندن «خمس» اموال خود (که جمعاً مبلغ قابل توجهی را تشکیل می‌داد و گاهی بالغ بر صد تا سیصد هزار درهم می‌شد)<sup>۴</sup> به پیشوای هفتم کوشش می‌کرد و می‌دانیم که خمس، در واقع پشتوانه مالی حکومت اسلامی است.

<sup>۱</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۴۳۶-۴۳۷

<sup>۲</sup> - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۵۵۱-ابن قتیبه، الأمامة و السیاسة، الطبعة الثالثة، قاهره، مکتبة مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۸۲ هـ، ج ۱، ص ۱۹۱

<sup>۳</sup> - در این زمینه در بخش زندگانی امام صادق علیه‌السلام - بحث کرده‌ایم

<sup>۴</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۴۳۴

پسر علی بن یقظین می‌گوید: امام کاظم علیه‌السلام هر چیزی لازم داشت یا هر کار مهمی که پیش می‌آمد، به پدرم نامه می‌نوشت که فلان چیز را برای من خریداری کن یا فلان کار را انجام بده ولی این کار را به وسیله «هشام بن حکم» انجام بده، و قید همکاری هشام، فقط در موارد مهم و حساس بود<sup>۱</sup>.

در سفری که امام کاظم علیه‌السلام به عراق نمود، علی از وضع خود به امام شکوه نموده گفت: آیا وضع و حال مرا می‌بینید (که در چه دستگاہی قرار گرفته و با چه مردمی سر و کار دارم؟) امام فرمود: خداوند مردان محبوبی در میان ستمگران دارد که به وسیله آنان از بندگان خوب خود حمایت می‌کند و تو از آن مردان محبوب خدایی<sup>۲</sup>.

بار دیگر که علی، در مورد همکاری با بنی عباس، از پیشوای هفتم علیه‌السلام کسب تکلیف نمود، امام فرمود: اگر ناگزیری این کار را انجام بدهی مواظب اموال شیعیان باش.

علی بن یقظین فرمان امام را پذیرفت و روی همین اصل، مالیات دولتی را برحسب ظاهر از شیعیان وصول می‌کرد ولی مخفیانه به آنان مسترد می‌نمود<sup>۳</sup> و علت آن این بود که حکومت هارون یک حکومت اسلامی نبود که رعایت مقررات آن بر مسلمانان واجب باشد. حکومت و ولایت از طرف خدا از آن موسی بن جعفر علیه‌السلام - بود که پسر یقظین به دستور او اموال شیعیان را مسترد می‌کرد.

### نواب حج

یکی از افتخارات علی بن یقظین در تاریخ، این است که همه ساله عده‌ای را به نیابت از طرف خود، به زیارت‌خانه خدا می‌فرستاد و به هر کدام ده تا بیست هزار درهم می‌پرداخت<sup>۴</sup>. تعداد این عده در سال بالغ بر ۱۵۰ نفر و گاهی بالغ بر ۲۵۰ و یا ۳۰۰ نفر می‌شد<sup>۵</sup>. این عمل، با توجه به اهمیت و فضیلت خاص عمل حج در آیین اسلام، بی شک نمودار ایمان و پارسایی ویژه علی بن یقظین به شمار می‌رود، ولی با در نظر گرفتن تعداد قابل توجه این عده، و نیز با نگرش به مبالغ هنگفتی که علی به آنان می‌پرداخته، مسئله، عمق بیشتری پیدا می‌کند.

اگر از گروه نایبان حج و مبلغی که به آنها پرداخت می‌شد، میانگین بگیریم و مثلاً تعداد آنان را ۲۰۰ نفر در سال و مبلغ پرداختی را ده هزار درهم بگیریم، جمعاً مبلغی در حدود دو میلیون درهم را تشکیل می‌دهد.

از طرف دیگر، این مبلغ که هر سال پرداخت می‌شد، مسلماً گوشه‌ای از مخارج سالیانه علی بن یقظین و از مازاد هزینه‌های جاری و باقیمانده پرداخت حقوق مالی مثل زکات و خمس و سایر صدقات مستحبی و بخشش‌ها و امثال اینها بوده است.

با این حساب تقریبی، جمع عواید علی بن یقظین چه مقدار می‌بایست باشد تا کفاف این مبالغ را بدهد؟

در میان دانشمندان شیعه ظاهراً «مرحوم شیخ بهائی» نخستین کسی است که به این مسئله توجه پیدا کرده است. او نکته لطیف این مطلب را چنین بیان می‌کند: گمان می‌کنم امام کاظم علیه‌السلام اجازه تصرف در خراج و بیت‌المال مسلمانان را به علی بن یقظین داده بود و علی از این اموال، به عنوان اجرت حج، به شیعیان می‌پرداخت تا بهانه‌ای برای ایراد و اعتراض به دست مخالفان ندهد<sup>۶</sup>. بنابراین عمل اعزام نواب حج، در واقع یک برنامه حساب شده و منظم بود و علی، زیر پوشش این کار، بنیه اقتصادی شیعیان را تقویت می‌نمود.

<sup>۱</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۲۶۹

<sup>۲</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۴۳۳

<sup>۳</sup> - مجلسی، همان کتاب، ج ۴۸، ص ۱۵۸

<sup>۴</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۱۴۳۴. این مبلغ که کمتر از این نیز نقل شده است، گویا برحسب شخصیت و موقعیت افراد فرق می‌کرده است.

<sup>۵</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۴۳۷ و ۴۳۴

<sup>۶</sup> - مامقانی، تنقیح المثال، تهران، انتشارات جهان، ج ۲، ص ۳۱۷

مؤید این مطلب این است که در میان نواب حج، شخصیت‌های بزرگی مثل «عبدالرحمن بن حجاج» و «عبدالله بن یحیی کاهلی»<sup>۱</sup> به چشم می‌خورند که از یاران خاص و مورد علاقه امام بودند و طبعاً مطرود دستگاه حکومت و محروم از مزایا!<sup>۲</sup> نکته دیگری که در این برنامه علی بن یقظین به نظر می‌رسد، شرکت دادن شیعیان بخصوص بزرگان آنان، در کنگره بزرگ حج بود تا از این رهگذر به معرفی چهره شیعه و بحث و مناظره با فرقه‌های دیگر پردازند و یک موج فرهنگی شیعی به وجود آورند.

### این لباس را نگهدار!

علی بن یقظین در پرتو این خدمات، همواره مورد تأیید و حمایت بی‌دریغ امام کاظم علیه‌السلام بود و چندین بار در اثر تدبیر امام از خطر قطعی رهایی یافت که یکی از آنها چنین بوده است:

یک سال هارون تعدادی لباس به عنوان خلعت به علی بخشید که در میان آنها یک لباس خز مشکی رنگ زربفت از نوع لباس ویژه خلفا به چشم می‌خورد. علی اکثر آن لباس‌ها را که لباس گرانبه‌ایم زربفت نیز جز آنها بود، به امام کاظم علیه‌السلام اهدا کرد و همراه لباس‌ها اموالی را نیز که قبلاً طبق معمول به عنوان «خمس» آماده کرده بود، به محضر امام فرستاد. حضرت همه اموال و لباس‌ها را پذیرفت ولی آن یک لباس مخصوص را پس فرستاد و طی نامه‌ای نوشت: این لباس را نگهدار و از دست مده، زیرا در حادثه‌ای که برایت پیش می‌آید به دردت می‌خورد.

علی بن یقظین از راز رد آن لباس آگاه نشد ولی آن را حفظ کرد. اتفاقاً روزی وی یکی از خدمتگزاران خاص خود را به علت کوتاهی در انجام وظیفه، تنبیه و از کار برکنار کرد. آن شخص که از ارتباط علی با امام کاظم علیه‌السلام و اموال و هدایایی که او برای حضرت می‌فرستاد، آگاهی داشت، از علی نزد هارون سعایت کرد و گفت: او معتقد به امامت موسی بن جعفر است و هرساله خمس اموال خود را برای او می‌فرستد.

آنگاه داستان لباس‌ها را گواه آورد و گفت: لباس مخصوصی را که خلیفه در فلان تاریخ به او اهدا کرده بود، به موسی بن جعفر داده است. هارون از شنیدن این خبر سخت خشمگین شد و گفت: حقیقت جریان را باید به دست بیاورم و اگر ادعای تو راست باشد خون او را خواهم ریخت. آنگاه بلافاصله علی را احضار کرد و از آن لباس پرسش نمود. وی گفت: آن را در یک بقچه گذاشته‌ام و اکنون محفوظ است.

هارون گفت: فوراً آن را بیاور!

پسر یقظین فوراً یکی از خدمتگزاران خود را فرستاد و گفت: به فلان اطاق خانه ما برو و کلید آن را از صندوقدار بگیر و در اطاق را باز کن و سپس در فلان صندوق را باز کن و بقچه‌ای را که در داخل آن است با همان مهری که دارد به اینجا بیاور. طولی نکشید که غلام، لباس را به همان شکل که قبلاً مهر شده بود آورد و در برابر هارون نهاد. هارون دستور داد مهر آن را بشکنند و سر آن را باز کنند. وقتی که بقچه را باز کردند دید همان لباس است که عیناً تا شده باقی مانده است!

<sup>۱</sup> - عبدالرحمن بن حجاج که از محضر امام صادق و امام کاظم علیه‌السلام - نیز بهره‌ها برده بود، از شخصیت‌های پاک و برجسته و ممتاز شیعه بود (نجاشی، فهرست اسماً مصنفی الشیعه، قم، مکتبه‌الدآوری، ص ۶۵ مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال تهران، انتشارات جهان، ص ۱۴۱ امام ششم به او می‌فرمود:

ای عبدالرحمن با مردم مدینه به گفتگو و بحث علمی پرداز، زیرا من دوست دارم در میان رجال شیعه، افرادی مثل تو باشم) (ردبیلی، جامع الرواه، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ج ۱، ص ۴۴۷- طوسی، همان کتاب، ص ۴۴۲

عبدالله بن یحیی کاهلی نیز از موقعیت خاصی در محضر امام کاظم علیه‌السلام - بر خوردار بود، به طوری که امام بارها در مورد او به علی بن یقظین سفارش می‌نمود، چنانکه روزی به وی فرمود: تأمین رفاه کاهلی و خانواده او را تضمین کن تا بهشت را برای تو تضمین نمایم (طوسی، همان کتاب، ص ۴۰۲) علی نیز طبق دستور امام از هر جهت زندگی کاهلی و افراد خانواده و خویشان او را تا آخر عمر وی تأمین کرده او را زیر پوشش تکفل و حمایت بی‌دریغ خویش قرار داده بود (طوسی، همان کتاب، ص ۴۴۸)

<sup>۲</sup> - طوسی، همان کتاب، ص ۴۳۵

خشم هارون فرو نشست و به علی گفت: بعد از این هرگز سخن هیچ سعایت کننده‌ای را درباره تو باور نخواهم کرد و آنگاه دستور داد جایزه ارزنده‌ای به او دادند و شخص سعایت کننده را سخت تنبیه کردند!<sup>۱</sup>

## مبارزات منفی امام هفتم با حکومت هارون

چنان که گذشت: در زمان حکومت منصور و هارون، قیام‌های مسلحانه پی در پی و متناوب علویان و بنی هاشم با شکست رو به رو گردید و با شهادت رهبران این نهضت‌ها و شکست نیروهای طرفدار آنان، عملاً ثابت شد که در آن شرایط، هرگونه اقدام حاد و مسلحانه محکوم به شکست است و باید مبارزه را از طریق دیگری تعقیب کرد. از این نظر پیشوای هفتم از دست زدن به اقدامات حاد و تند چشم پوشیده بود و تنها به سازندگی افراد، بیداری افکار، معرفی ماهیت پلید حکومت عباسی و گسترش هر چه بیش‌تر افکار تشیع در جامعه می‌پرداخت.

بر اساس همین برنامه بود که یکی از راه‌های مبارزه با حکومت هارون را تحریم همکاری و هر نوع همیاری شیعیان با دستگاه حاکم می‌دانست و کسانی را که با آنها در ارتباط بودند، توبیخ می‌کرد. علاوه بر این، امام در هر مناسبتی، به صورت غیر مستقیم، حکومت هارون را نامشروع معرفی کرده با شیوه‌های مختلف، موضع معترضانه اتخاذ می‌کرد. مجموع این گونه اقدامات امام جای شک برای کسی باقی نمی‌گذاشت که او خود را پیشوای حقیقی مسلمانان می‌داند و حکومت عباسیان را حکومت غاصبان می‌شناسد. اینک در این جا نمونه‌هایی از مبارزه منفی امام را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

### ۱. همکاری با هارون ممنوع!

الف. از نمونه‌های تحریم همکاری با حکومت هارون از ناحیه امام هفتم علیه السلام منع صفوان جمال<sup>۲</sup> (شتردار و کاروانچی) از همکاری با هارون است. به امام گزارش رسید که صفوان با هارون قرارداد بسته است که با کاروان شتر خود، حمل و نقل وسائل و اسباب سفر هارون را به حج، به عهده بگیرد. امام او را از همکاری با هارون نهی کرد و کار او را در مورد قرار حمل و نقل هارون و کاروان همراه او به مکه مورد انتقاد قرار داد، زیرا این کار صفوان به نوعی همکاری با هارون و مشروعیت دادن به حکومت او بود. از این رو، آنگاه که صفوان خدمت امام رسید آن حضرت به او فرمود: ای صفوان! همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز یک کار. او گفت: فدایت شوم آن چیست؟ فرمود: این که شترهایت را به هارون کرایه می‌دهی. گفت: به خدا سوگند شترهایم را برای عیاشی و سرمستی و لهو و صید به وی کرایه نداده‌ام، بلکه تنها برای سفر حج این کار را کرده‌ام، خود من هم به همراه آن ها نمی‌روم بلکه خدمت کارانم را با او می‌فرستم. امام فرمود: آیا کرایه تو را داده‌اند یا قرار است پس از بازگشت از سفر بدهند؟ گفتیم: قرار است بعد از پایان سفر بدهند، امام فرمود: آیا دوست داری آنها تا انقضای مدت کرایه و پس دادن شترانت، زنده بمانند؟ گفتیم: آری. فرمود: هر کس بخواهد آنها زنده بمانند در صف آنان قرار می‌گیرد و هر کس از آنها باشد، داخل جهنم می‌شود. صفوان می‌گوید: پس از آن رفتیم و تمامی شتران خود را فروختم. هارون خیردار شد مرا خواست و گفت شنیدم شترانت را فروخته‌ای؟ گفتیم: آری، گفت: چرا؟ گفتیم: من پیر شده‌ام، غلامان و خدمت کارانم هم آن گونه که باید، به این کار رسیدگی نمی‌کنند. هارون گفت: هرگز، هرگز، می‌دانم

<sup>۱</sup> - شیخ مفید، الأرشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۲۹۳-شیلنجی، نور الأبصار، مکتبه المشهدالحسینی، ص ۱۵۰- ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، نجف، مکتبه دارالکتب التجاریه، ص ۲۱۸- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ۴، ص ۲۸۹

<sup>۲</sup> - صفوان بن مهران جمال اسدی کوفی، از بزرگان محدثان شیعه می‌باشد (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۲۱) او از شاگردان امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) بود و از این دو امام روایاتی نقل کرده است (ر.ک: اصول کافی، ج ۲، کتاب الإیمان والکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۵؛ کامل الزیارات، باب ۵۷، فی من زار الحسین (علیه السلام) احتساباً، حدیث ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۶۲، حدیث ۸۹۰). شیخ مفید او را از بزرگان اصحاب امام صادق (علیه السلام) و از نزدیکان او و اهل راز و از فقهای شایسته و مورد اعتماد شمرده است (الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱۶).



به اشاره چه کسی شترانت را فروخته‌ای. موسی بن جعفر تو را به این کار واداشته است. گفتیم مرا با موسی بن جعفر چه کار؟! هارون گفت این حرف‌ها را بگذار، به خدا سوگند اگر به خاطر صفا و محبت با تو نبود، تو را می‌کشتم!<sup>۱</sup>

ب. مورد دیگری که بیانگر مبارزه منفی امام هفتم با حکومت ستمگر هارونی است منع و نکوهش «زیاد بن ابی سلمه» (یکی دیگر از یاران پیشوای هفتم)، توسط آن حضرت از خدمت در دولت هارون است. زیاد بن ابی سلمه می‌گوید: خدمت امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم، به من فرمود: ای زیاد! برای حکومت کار می‌کنی؟ گفتیم: آری. فرمود: چرا؟ گفتیم من مردی هستم که به قدری به مردم نیکی کردم که آنها را عادت به این احسان دادم و نمی‌توانم این کار را ترک کنم. از طرفی خانواده‌ام را هم باید سرپرستی کنم و پشتوانه‌ای هم ندارم. امام به من فرمود: ای زیاد اگر از بالای کوه بلندی بیفتم و قطعه قطعه شوم، پیش من محبوب‌تر از این است که برای اینها کاری را به عهده گیرم یا پا روی فرش شان بگذارم (با آنها رفت و آمد و همکاری کنم) مگر در یک صورت، گفتیم: فدایت گردم، نمی‌دانم در چه صورتی. فرمود: مگر به خاطر رفع گرفتاری و اندوه از یک مؤمن، یا آزادی او از اسیری، یا پرداخت دین او.

آن گاه امام افزود: ای زیاد! کمترین عقوبتی که خداوند برای همکار اینان (ستمگران) می‌کند، این است که در روز رستاخیز، او را در چادری از آتش قرار می‌دهد، تا هنگامی که خداوند محاسبه اعمال همه خلائق را به پایان برساند. ای زیاد! اگر از طرف آنان متصدی منصبی شدی، به برادران مؤمن خود خدمت کن تا همکاری با ظالمان را تلافی کند، خداوند خود، ناظر این رفتارها است. ای زیاد! هر شخصی از شما که متصدی منصبی از طرف یکی از آنان شود، و آن گاه شما و آنان را یکسان به شمارد، به او بگویید: تو به دروغ، خود را به ما بسته‌ای، و کذاب هستی...<sup>۲</sup>!

## سؤال

شاید برای خواننده گرامی با مروری بر آن چه درباره علی بن یقظین گذشت، این سؤال پیش بیاید که با توجه به این دو مورد که امام هفتم، همکاری و تمایل پیدا کردن و کار کردن با دستگاه ستمگر را محکوم می‌کرد، پس چرا درباره علی بن یقظین به گونه دیگری برخورد کرد و حتی وزارت او برای هارون را پذیرفت و بعدها که چندین بار خواست استعفا کند، امام او را از این تصمیم منصرف کرد؟ آیا پذیرفتن وزرات در حکومت حاکم ستمگری چون هارون از مصادیق تمایل و تکیه بر ظالم نیست که خدا از آن نهی کرده و می‌فرماید:

«و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید»<sup>۳</sup>.

آیا این، به معنای همکاری و اظهار رضایت و دوستی و خیرخواهی و اطاعت از ستمگران نیست؟

## پاسخ

بی‌تردید از دیدگاه آیات و روایات راضی بودن، به زنده ماندن ظالم و ستمگر نکوهیده است<sup>۴</sup> تا آن جا که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که نزد حاکم ستمگری برود و به مقدار زمانی که ستمگر دست در جیب کرده چیزی بیرون بیاورد و به او ببخشد، به زنده بودن او راضی باشد، میل و تکیه بر ظالم کرده که خدا آن را نهی کرده است<sup>۵</sup>.

۱ - طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۴۰؛ (آیت الله خوئی)، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۲۲.

۲ - کلینی، فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، ص ۱۰۹، باب شرط من اذن له فی اعمالهم، حدیث ۱.

۳ - ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تتصرون (هود: ۱۱۳).

۴ - مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۷۲، کتاب العشره، ص ۳۶۷، باب الرکون الی الظالمین) آیات و روایاتی را در این باره نقل کرده است.

۵ - عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی قول الله عزوجل ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار... قال: هو الرجل یأتی السلطان فیحب بقائه الی أن یدخل یده الی کیسه فیعطیه، (کلینی، فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب عمل السلطان و جوازهم، ص ۱۰۸، حدیث ۱۲).

اما امام هفتم استثنائاً با تصدی مناصب مهمم به وسیله رجال شایسته و پاک شیعه مخالفت نمی‌کرد، زیرا این کار موجب نفوذ آنان در دستگاه حکومت بود و باعث می‌شد از این راه، مردم به ویژه شیعیان زیر چتر حمایت آنان قرار گیرند که در شرح حال علی بن یقطین گذشت. در ذیل گفتوگوی امام با زیاد بن ابی سلمه نیز حضرت، به این گونه موارد استثنایی اشاره کرده است.

## ۲. این قصر، خانه فاسقان است!

اگرچه مردم آن روز به استثنای تنی چند از رجال آزادمش در برابر حکومت استبدادی هارون و ریخت و پاش‌ها و اسراف کاری‌های او از ترس دژخیمان رشید، لب از انتقاد و اعتراض بسته بودند، ولی پیشوای هفتم هرگز به اعمال ناروای رشید صحنه نمی‌گذاشت. امام کاظم علیه السلام همواره مخالف روش هارون بود و از رفتار ضد اسلامی او انتقاد می‌کرد. در این جا برای آن که گوشه دیگری از مبارزه منفی آن حضرت با حکومت خودکامه هارون روشن شود، به یکی از موارد برخورد صریح آن بزرگوار با وی اشاره می‌شود: روزی پیشوای هفتم وارد یکی از کاخ‌های بسیار مجلل و با شکوه هارون در بغداد شد، هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره نموده با نخوت و تکبر پرسید:

این قصر از آن کیست؟، نظر وی از این جمله آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد! حضرت بدون آن که کوچک ترین اهمیتی برای کاخ پر زرق و برق او قائل شود با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است، همان کسانی که خداوند درباره آنان می‌فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف می‌سازیم (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند، آن راه را انتخاب نمی‌کنند (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند<sup>۱</sup>». هارون از این پاسخ، سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می‌کرد، با التهاب پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی‌درنگ فرمود: (اگر حقیقت را می‌خواهی) این خانه از آن شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران با زور و قدرت آن را تصاحح نموده‌اند. هارون گفت: اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحب خانه، آن را باز نمی‌ستاند؟ امام فرمود: این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلیش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. هارون گفت: پس شیعیان کجا هستند؟ امام آیه اول سوره بینه را تلاوت کرد که خداوند در آن می‌فرماید: کافران از اهل کتاب و مشرکان دست از آیین خود برنمی‌داشتند تا آن که دلیل روشنی برای آنها بیاید<sup>۲</sup>. هارون به امام گفت پس ما از کفار هستیم؟ فرمود: نه، اما همان گونه‌اید که خدا می‌فرماید: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت و نابودی درآوردند؟<sup>۳</sup> در این هنگام هارون غضبناک شد و با تندگی با امام برخورد کرد<sup>۴</sup>.

## ۳. تحریم مراجعه به فقیهان درباری

یکی از شورانگیزترین بخش‌های زندگی امامان، برخورد و مبارزه آنان با سررشته‌داران ناشایست فکر و فرهنگ در جامعه اسلامی عصر خویش یعنی فقها، محدثان، مفسران، قراء و قضات درباری است. اینان کسانی بودند که فکر و ذهن مردم را به سود قدرت‌های جور جهت می‌دادند و آنان را با وضعی که خلفای بنی امیه و بنی عباس می‌خواستند در جامعه حاکم باشد، عادت می‌دادند و نسبت به آن وضع، مطیع و تسلیم می‌ساختند و زمینه فکری و ذهنی را برای پذیرش حکومت آنان فراهم می‌کردند. چون خلفای ستمگر و ضد اسلامی، برای آن که بتوانند بر مردمی که معتقد به اسلام بودند حکومت کنند، چاره‌ای نداشتند جز این که اعتقاد قلبی مردم

۱- سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الأرض بغير الحق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلأ و ان یروا سبیل الفی یتخذوه سبیلأ ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین. (اعراف: ۱۴۶)

۲- لم یکن الذین کفروا من أهل الكتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینه (بینه: ۱).

۳- ألم تر إلی الذین بدلوا نعمت الله کفرأ و احوأ قومهم دار البوار (ابراهیم: ۲۸).

۴- شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۶۲. این مطلب با تفاوت هایی در منابع یاد شده در زیر نیز آمده است: تفسیر عیاشی، تصحیح سید هاشم رسول محلاتی، ج ۲، ص ۲۹؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۸.

را نسبت به مشروعیت آن چه انجام می‌دادند، جلب کنند، زیرا آن روزها هنوز زمان زیادی از صدر اسلام نگذشته بود و ایمان قلبی مردم به اسلام، به قوت خود باقی بود. اگر مردم می‌فهمیدند که بیعتی که با آن ظالمان کرده‌اند بیعت درستی نیست و آنان شایسته خلافت رسول الله نیستند، بدون شک تسلیم آنان نمی‌شدند. اگر این معنا را درباره همه مردم نیز نپذیریم، مسلماً در جامعه اسلامی آن روز افراد زیادی بودند که وضع غیر اسلامی دستگاه خلفا را از روی ایمان قلبی تحمل می‌کردند، یعنی تصور می‌کردند که وضع حاکم، وضع اسلامی است. به همین جهت بود که خلفای ستمگر، برای مشروع جلوه دادن حکومت خویش، کوشش می‌کردند که محدثان و علمای دینی را به دربار خود جذب کرده و آنان را وادار سازند تا زمینه ذهنی و فکری پذیرش حکومتشان را در جامعه آماده سازند.<sup>۱</sup> عصر امام هفتم نیز از این قاعده مستثنی نبود و دربار عباسی گروهی از علما و فقها و قضات را جذب کرده بود تا در توجیه کارهای خود از وجهه دینی آنان استفاده کند. وجود این افراد در دستگاه خلافت، مشروعیت آنان را از نظر عوام تضمین می‌کرد و به طور طبیعی عاملی در مقبولیت حکومت بود به همین جهت چنین افرادی در دستگاه خلافت از محبوبیت فراوانی نیز برخوردار بودند.

به این جهت امام هفتم با بیان احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اجداد طاهرینش درباره مذمت این گونه خودفروختگان به دنیا، با آنان مبارزه می‌کرد و به مسلمانان هشدار می‌داد که در امور دینی به آنان مراجعه نکنند و این از جلوه‌های مبارزه منفی امام هفتم با حکومت هارون به شمار می‌رود که به عنوان نمونه به نقل یک حدیث بسنده می‌کنیم:

امام هفتم به نقل از پدرانش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: فقیهان تا آنگاه که داخل در دنیاپرستی نشده‌اند (در تعلق خاطر و دلبستگی به دنیا غوطه ور نشده‌اند) امانت‌داران انبیا و فرستادگان الهی محسوب می‌شوند. عرض کردند یا رسول الله چه علامت و نشانه‌ای نشانگر ورود آنان به دنیاپرستی است؟ فرمود: پیروی از سلاطین و حکام. هنگامی که چنین کنند، نسبت به دین و آیین خود از آنها برحذر باشید و از آنان بهراسید.<sup>۲</sup>

#### ۴. آرمان تشکیل حکومت اسلامی

مهمترین دل مشغولی هارون، حفظ حکومت و قدرت خویش از خطرهایی بود که از ناحیه شیعیان، تهدید می‌شد. او می‌دانست که موسی بن جعفر علیه السلام و پیروانش، وی را غاصب خلافت پیامبر و زمام‌دار ستمگری می‌دانند که با زور و قدرت، سرنوشت مسلمانان را در دست گرفته است و اگر روزی قدرت رزم با او را به دست آورد، در نابودی حکومت او لحظه‌ای درنگ نخواهد کرد و این امر، از جلوه‌های مبارزات منفی پیشوای هفتم با حکومت هارون بود. گفتوگوی زیر که میان پیشوای هفتم و هارون رخ داده، به خوبی از اهداف عالی امام در زمینه تشکیل حکومت اسلامی و از نیات پلید هارون پرده برمی‌دارد.

روزی هارون (شاید به منظور آزمایش و کسب آگاهی از آرمان‌های پیشوای هفتم)، به آن حضرت اعلام کرد که حاضر است «فدک» را به او برگرداند.

امام فرمود: در صورتی حاضر فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی!

هارون پرسید: حدود و مرزهای آن کدام است:

امام فرمود: اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نخواهی داد.

هارون اصرار کرد و سوگند یاد نمود که این کار را انجام خواهد داد. امام ناگزیر حدود آن را چنین تعیین نمود:

حد اولش عدن

<sup>۱</sup> - (آیت الله) خامنه‌ای، سید علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد(علیه السلام)، ص ۵۶.

<sup>۲</sup> - عن موسی بن جعفر(علیه السلام) عن أبائه(علیهم السلام) قال: قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): الفقهاء أمناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا. قیل یا رسول الله ما دخلهم فی الدنیا؟ قال: أتباع السلطان، فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی أديانکم. (راوندی، فضل الله، «النوادر»، تحقیق احمد صادقی اردستانی، ص ۸۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۶).

حد سوم آفریقا و حد چهارم مناطق ارمنیه و بحر خزر است.

هارون که با شنیدن هر یک از این حدود، تغییر رنگ می‌داد و به شدت ناراحت می‌شد، با شنیدن حدود چهارگانه، نتوانست خود را کنترل کند و با خشم و ناراحتی گفت: با این ترتیب چیزی برای ما باقی نمی‌ماند!

امام فرمود: می‌دانستم که نخواهی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن آن امتناع داشتم. سپس هارون تصمیم به قتل حضرت گرفت.<sup>۱</sup>

امام با این پاسخ می‌خواست به هارون بگوید: فدک رمزی از مجموع قلمرو حکومت اسلامی است و اصحاب سقیفه که فدک را از دختر و داماد پیامبر علیهما السلام گرفتند، این کار آنان در حقیقت جلوه‌ای از مصادره حق حاکمیت اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین بود. بنابراین اگر قرار باشد حق ما را به ما برگردانی، باید همه قلمرو حکومت اسلامی را در اختیار ما بگذاری.

## ۵. تشکیل صندوق بیت المال توسط امام هفتم

گرچه حکومت و قدرت ظاهری در دست هارون بود ولی حکومت او فقط بر «تن»ها بود و در «دل»های مردم جا نداشت، اما حکومت بر «دل»ها و قلب‌ها، از آن پیشوای هفتم بود و در پرتو محبوبیت گسترده آن حضرت در افکار عمومی، مسلمانان مبارز و روشن بین، خمس اموال خود و دیگر اموال متعلق به بیت‌المال را به محضر آن حضرت می‌فرستادند برای آن که به حجم و جوهی که از نقاط مختلف به حضور امام ارسال می‌شد پی ببریم، کافی است به عنوان نمونه، به ارقام زیر توجه کنیم:

هنگام شهادت امام کاظم علیه السلام مبلغ هفتاد هزار دینار نزد «زیاد بن مروان قندی» و مبلغ سی هزار دینار در تحویل «علی بن ابی حمزه» (دو نفر از نمایندگان آن حضرت) بود.

علاوه بر این ها مبلغ سی هزار دینار نیز در تحویل «عثمان بن عیسی رواسی» نماینده امام در مصر بود.<sup>۲</sup>

موضوع ارسال وجوه شرعی و خمس، توسط پیروان اهل بیت، به محضر امام هفتم، بر هارون پوشیده نبود، زیرا او از طریق جاسوسان خویش گزارش‌هایی دریافت می‌کرد حاکی از این که از چهار گوشه کشور پهناور اسلامی، اموال و وجوه شرعی به سوی موسی بن جعفر سرازیر می‌گردد، به طوری که او صندوق بیت‌المال تشکیل داده است.<sup>۳</sup>

البته این گزارش‌ها واقعیت داشت ولی جاسوسان هارون برای خوش خدمتی و به منظور آن که قضیه را بزرگ جلوه دهند، مطالبی هم از خود اضافه می‌کردند نظیر این که «موسی بن جعفر» به قدری پولدار است که ملکی را به مبلغ سی هزار دینار خریداری کرده و همه بهای آن را نقداً پرداخت کرده است.<sup>۴</sup>

## توطئه جنایتکارانه

مبارزات منفی امام کاظم علیه السلام کافی بود که هارون را در ارتکاب جنایت قتل آن حضرت مصمم سازد ولی توطئه‌ها و تحریکاتی نیز روی هدف‌ها و مقاصد خاصی در جریان بود که سرانجام وی را در این زمینه مصمم‌تر ساخت، از آن جمله می‌توان

<sup>۱</sup> - ابن شهر آشوب، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲۰، سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۵۰.

<sup>۲</sup> - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۳. در مورد این که آیا این اموال متعلق به بیت المال بود و چرا توزیع نشده بود؟ مرحوم صدوق می‌نویسد: موسی بن جعفر (علیه السلام) کسی نبود که در بند جمع آوری اموال باشد. این اموال در زمان حکومت هارون و کثرت دشمنان امام جمع آوری شده بود و برای امام مقدور نبود که همه آن‌ها را در میان مستحقان تقسیم کند، مگر در میان تعداد اندکی که مورد وثوق و رازدار بودند و خبر این قضیه از طریق آن‌ها به دستگاه حکومت هارون درز نمی‌کرد. از این رو، این اموال جمع گردید و امام نمی‌خواست گزارش‌های جاسوسان هارون در مورد حمل اموال نزد او و این که مردم او را امام می‌دانند و او مقدمات قیام برضد هارون را فراهم می‌کند، تأیید شود و اگر این مشکل در کار نبود، امام همه آن‌ها را در حال حیات خود تقسیم می‌کرد. از این گذشته، همه این اموال، متعلق به فقرا نبود، بلکه (بخشی از آن‌ها) اهلهای علاقه‌مندان امام بود که صرفاً به عنوان تجلیل و تکریم، برای آن حضرت فرستاده بودند (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۴).

<sup>۳</sup> - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۱.

<sup>۴</sup> - همان، ص ۲۱.

تحریکات و سعایت‌های «یحیی بن خالد برمکی» وزیر هارون را نام برد. یحیی در فرصت‌های گوناگون، هارون را از محبوبیت روزافزون و افزایش پیروان امام موسی بن جعفر علیه السلام برحذر می‌داشت و او را تشویق به شدت عمل می‌کرد. انگیزه او در این کار این بود که هارون، پرورش و نظارت بر تربیت پسر و ولیعهد خود «محمد امین» را به «جعفر بن محمد بن اشعث» سپرده بود<sup>۱</sup> و این موضوع، موجب ناراحتی یحیی شده بود، زیرا او بیم داشت که اگر پس از هارون، قدرت به محمد امین انتقال یابد، طبعاً جعفر بن محمد، وزیر او خواهد بود و زمام امور حکومت به دست او خواهد افتاد و در نتیجه، ستاره قدرت و نفوذ یحیی و خاندان او رو به افول خواهد رفت.

از طرف دیگر یحیی می‌دانست که جعفر گرایش به تشیع دارد و از پیروان موسی بن جعفر علیه السلام است و این موضوع بر نگرانی او می‌افزود<sup>۲</sup>. از این رو مرتباً به هارون گزارش می‌کرد که موسی بن جعفر علیه السلام پنهانی سرگرم گردآوری مردم و بسیج نیرو به منظور برانداختن حکومت اوست و عده‌ای از رجال سرشناس و از آن جمله «جعفر بن محمد بن اشعث» با او همکاری دارند! و خمس اموال خود را به او می‌پردازند<sup>۳</sup>.

این تحریکات، اثر خود را بخشید و دل هارون را از کینه پیشوای هفتم لبریز ساخت و به دنبال آن، هارون در سفری که به مدینه کرده بود، با گستاخی دستور داد امام کاظم علیه السلام را در مسجد و در کنار حرم پیامبر صلی الله علیه وآله بازداشت کنند، امام پس از بازداشت، به بصره منتقل و در آن جا به مدت یک سال زندانی گردید<sup>۴</sup>.

### انتقال به زندان بغداد

پیشوای هفتم مدت یک سال در زندان بصره به سر می‌برد. پس از یک سال، هارون به «عیسی بن جعفر» دستور داد امام را به قتل برساند. عیسی که در این مدت شیفته و مجذوب عظمت و شخصیت والای امام شده بود، از اجرای دستور هارون خودداری کرد و به او پیام فرستاد که کسی را نفرستد تا امام را از او تحویل بگیرد و گرنه او را آزاد خواهد کرد. هارون پس از دریافت این پیام، دستور داد امام را تحویل گرفته به بغداد منتقل نمایند. حضرت کاظم در بغداد مدتی در زندان فضل بن ربیع و سپس در زندان فضل بن یحیی بود و آنگاه به دستور هارون آن حضرت را به «سندی بن شاهک» که از دژخیمان و سرسپردگان دربار وی بود، تحویل دادند<sup>۵</sup>.

### شهادت جانگداز

با وجود آن که پیشوای هفتم از سال ۱۷۹ در بازداشت به سر می‌برد، باز هارون از ناحیه او احساس خطر می‌کرد، زیرا او را نقطه امید روشنی می‌دانست که چشم مردم محروم و مستضعف، از چهارگوشه کشور اسلامی به سوی او دوخته شده و او تبلور آرمان‌ها و افکار مسلمانان بود.

امام تا سال ۱۸۳ در زندان بغداد به سر می‌برد و در این مدت، هارون از هرگونه فشار و تضييق نسبت به آن شخصیت مبارز فروگذار نکرد تا به پندار خود، حضرت را وادار به تسلیم نماید، ولی با مقاومت قهرمانانه امام رو به رو گردید و ناکام ماند.

هارون که تمام نقشه‌های خود را به منظور کاستن از نفوذ و قدرت پیشوای هفتم و یا تسلیم نمودن او، بی اثر می‌دید، سرانجام در سال ۱۸۳ طبق روال نفرت‌انگیز همیشگی زمامداران ستمگر و عوام فریب، که دشمنان بزرگ خود را با وسایل ناجوانمردانه و پنهانی سر به نیست می‌کنند (و مزورانه در تشییع جنازه آنان حاضر شده اشک تمساح می‌ریزند!) مخفیانه دستور «مسموم کردن» امام را

<sup>۱</sup> - هارون وصیت کرده بود که پس از مرگ او، نخست، محمد امین و سپس مأمون به خلافت برسند.

<sup>۲</sup> - مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۴.

<sup>۳</sup> - صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۷۱.

<sup>۴</sup> - مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۵.

<sup>۵</sup> - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۲-۲۳.

صادر کرد. این دستور طبق مشهور توسط رئیس پلیس بغداد یعنی «سندی بن شاهک» به مورد اجرا گذاشته شد و پیشوای هفتم با وضع دلخراشی در زندان بغداد به شهادت رسید<sup>۱</sup>.

### تلاش برای محو آثار جرم!

هارون و مزدوران او که تصمیم به قتل ناجوانمردانه پیشوای هفتم گرفته بودند، آگاه بودند که چه جنایت بزرگی را مرتکب می‌شوند، آنان به خوبی آگاه بودند که فاجعه‌ای به این عظمت، هرگز مخفی نمی‌ماند و مردم بالاخره پی به اصل قضیه خواهند برد و ممکن است این مسأله اسباب دردسر گردد، از این رو پس از مسموم کردن امام و ظرف دو سه روزی که حضرت در آستانه شهادت قرار گرفته و از شدت درد به خود می‌پیچید، دست به کار شده مقدمات محو آثار این جرم را فراهم کردند. از آن جمله بنا به نقل «ابن شهر آشوب»، «سندی» هشتاد نفر از رجال و شخصیت‌ها را جمع کرده به زندان برد تا از نزدیک وضع زندان و حال امام را ببینند و گواهی بدهند که امام در کمال رفاه! و آسایش به سر می‌برد! و هیچگونه آثار جراحت و زخمی در او وجود ندارد! لکن امام نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد و به آن گروه فرمود: به شما بگویم من به وسیله نه دانه خرما مسموم شده‌ام، فردا بدنم کبود می‌شود و پس فردا از دنیا می‌روم...<sup>۲</sup>.

در هر حال، شهادت امام برای حکومت هارون پایان ماجرا نبود، بلکه آخرین پرده این تراژدی، حکایت از آشفتگی و وحشت مزدوران هارون و تلاش مذبحخانه آنان برای از بین بردن آثار این جنایت بزرگ می‌کند، زیرا آنان پس از شهادت امام نیز برای پوشاندن آثار این جنایت، گروهی از فقها و رجال درباری بغداد را به عنوان گواهان عادل! به زندان برده گفتند: پیکر موسی بن جعفر را خوب ببینید و گواه باشید که او کوچکترین صدمه و ضربه‌ای ندیده! و با مرگ طبیعی از دنیا رفته است<sup>۳</sup> و این نمایش را هنگام حمل جنازه برای دفن نیز در حضور انبوه عابران تکرار کردند!<sup>۴</sup>

اما گویا این تلاش‌ها همه بی‌ثمر بود و آنان که می‌بایست بدانند، دانستند که جریان از چه قرار بوده است، به دلیل این که هارون به عموی خود «سلیمان بن ابی جعفر» که جنازه آن حضرت را از دست عمله ظلم هارون گرفته با احترام به خاک سپرد، پیغام فرستاد که:

«خدا سندی بن شاهک را لعنت کند، او این کار را بدون اجازه من انجام داده است»<sup>۵</sup>!

<sup>۱</sup> - کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۳۹۲؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، ج ۲ ص ۹۵۵؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۳، ص ۲۹۳؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۱۱. برای آگاهی بیش تر در مورد مدت حبس حضرت کاظم و نیز تفصیل شهادت آن حضرت، رجوع شود به کتاب دیگر این نگارنده به نام «پیشوای آزاده» (زندگانی سیاسی و اجتماعی امام موسی بن جعفر علیه السلام).

<sup>۲</sup> - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۵۳.

<sup>۳</sup> - تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۰؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۱۷؛ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۳؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۱۱؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۹۵۶؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۲۹۳؛ شبلنجی، نور الأبصار، ص ۱۵.

<sup>۴</sup> - الفصول المهمه، ج ۲، ص ۹۵۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۳؛ نور الأبصار، ص ۱۵۲.

<sup>۵</sup> - صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۳.